

متزلزل خواهد گردید .

اگرچه به موجب معاهده پاریس دولت ایران تعهد نموده بود در امور افغانستان دخالت نکند ولی شرطی هم نشده بود که هر گاه خود افغانها بیفیل خود بخواهند مطیع دولت ایران باشند دولت ایران آنها را از خود براند و اطاعت آنها را قبول نکند ، چنانکه قبلاً هم اشاره شده است بعد از معاهده پاریس حاکم هر ، را خود پادشاه ایران معین نمود و او هم کاملاً در تحت اوامر دولت ایران بود ولی دولت انگلیس باین امر راضی نمیشد و اصرار داشت هرات با امارت کابل ملحق گردد ، اما تا هندوستان آرام نشده بود هیچ متعرض این موضوع نگردید .

سال ۱۸۵۹ (۱) آخرین سالی بود که دولت انگلیس بر انقلابیون هند غلبه نمود و آنها را کاملاً قلع و قمع کرد ، اینک موقع آن رسیده بود که با امور افغانستان و هرات پردازد و دست دولت ایران را از هرات کوتاه کند .

سرهنری والنسون در کتاب خود موسوم به انگلیس و روس در شرق ، در این موضوع

چنین مینویسد :

د دولت ایران از دخالت ما در امور افغانستان بر آشفته و ناراضی است و قلوب تمام ایرانیان و وطن پرست از این حیث متألم است ، مخصوصاً از این جهت که ما با افغانها پول و اسلحه داده و آنها را علیه دولت ایران برانگیخته ایم . ایرانیها میگویند تجاوزات ما بایالات جنوبی ایران برای خاطر افغانها بوده و قصد دولت انگلیس این بوده که هرات را از ما گرفته با افغانها بدهد ، مثل اینکه همین اقدام را در سال ۱۸۳۸ میلادی (۱۲۵۴ هجری) نمود و هرات را از تصرف ایران خارج کرد .

با آنکه دولت انگلیس صدمات مالی و جانی از افغانها منتحمل شده باز در این موقع حاضر شده است پول و اسلحه با افغانها داده آنها را بر ضد دولت ایران تحریک کند ، این حرکت باعث اختلال امور ایران است ، بنا بر این نگاهداری هرات را در حال حاضر شکل خواهد نمود . قبل از اینکه روابط ما تیره شود دولت ایران برای حفظ قندهار حاضر بود با امارت کابل داخل در اتحاد شود .

(۱) کتاب چهل و یک سال در هندوستان ، تألیف لرد رابرت «Lord Robert»

والنسون علاوه میکند :

« دادن پول و اسلحه بافغانها زمینه يك سياست ديگر را برای ما در قضایای ممالک آسیای مرکزی تهیه میکند ، با اینکه اساساً این موضوع چندان مهم نمیباشد ، با این حال از طرف ایرانها و روسها ، این رفتار ما را يك نوع سياست تعدی و تجاوز ماندی تصور نموده اند .

روسها معاهده پشاور ما را با امیر دوست محمد خان اینطور تعبیر میکنند که ما بلخ ، کابل و قندهار را برای دوست محمد خان تعهد و ضمانت نموده ایم و تحریک میکنیم قسمنهای دیگر را نیز متصرف شود ، از طرف دیگر دولت ایران آگاه است که اولین مساعدت مالی ما بامیر دوست محمد خان برای تحریک او بتصرف هرات است و در هر بار که ما بافغانها پول و اسلحه میدهیم این اقدام ما برای تقویت همسایه شرقی اوست و برضد او میباشد و تمام اینها اعلامی است که اعتماد ایران را نسبت به ما متزلزل میکند ، اینرا نیز نباید بگویم که ممکن است تا حدی تقصیر از خود ما باشد که سایرین عهدنامه پشاور ما را با امیر دوست محمد خان بطور اغراق آمیزی تنقید نموده اند ، مخصوصاً در مقدمه آن که ما حفظ بلخ ، قندهار و کابل را برای امیر ضمانت نموده ایم برای آن بود که پادشاه ایران این تصمیم را آشکار کرده بود که قصد دخالت در آن نواحی دارد ، ولی منظور کلی ما از این اقدامات آن بود (مخصوصاً از زمانی که الکساندر بورنس یکابل ورود نمود) که مملکت افغانستان در تحت امارت يك امیره متقدر باشد که دوست صمیمی دولت انگلیس بشمار رود و باین وسیله دولت انگلیس میتواند از سرحدات شمال غربی هندوستان ایمن باشد .<sup>(۱)</sup>

سرهنری والنسون در جای دیگر میخواهد اندکی هم انصاف نشان داده باشد ، باین جهت نظریات خود را در باب هرات چنین مینویسد :

« هر گاه ما (عقودا گلگیرها) در آن موقع در قضایای هرات ، کتبی بی طرفمانده بودیم بدون تردید اراضی کناره رودخانه حاصلخیز هری رود با قاعده محکم آن مجدداً بدون جنگ و مبارزه ضمیمه خاک خراسان شده بود ، زیرا که هرات بطور تحقیق

دارای روحیات ایرانی است ، نه بمیزان کم بلکه بحد فوق العاده زیاد ، حتی کابل و قندهار نیز با آنکه قریب پنجاه سال بقول خودشان مستقل بودند ، حاضر نبودند برضد ایران بکمک هرات قیام کنند ، من کلاماً یقین دارم که ممکن می شد در آن موقع يك راه حل دیگر برای موضوع هرات پیدا نمود ولی اولیای مسؤل آن زمان تصمیمات دیگری گرفتند ، آنهم متکی بر اساس تصمیم دیرینه وزارت امور خارجه انگلستان است که در نتیجه جنگ با افغانستان اتخاذ شده است ، یعنی می بایست استقلال و تمامیت هرات بهر قیمتی که باشد توسط دولت انگلیس حفظ شود. (۱)

چنانکه بعداً خواهد آمد از سال ۱۸۵۷ میلادی ( ۱۲۷۳ هجری ) تا ۱۸۶۳ میلادی ( ۱۲۷۹ هجری ) امارت هرات در تحت اوامر شهریار ایران بود و هر ساله خطبه و سکه بنام پادشاه ایران جاری میشد و در موقع سلام سالیانه نیز سلطان احمدخان حاکم هرات بطهران آمده خلعت امارت هرات را میپوشید و مراجعت مینمود .

رالسنون گوید :

« من شخصاً سلطان احمدخان را در طهران ملاقات نموده با او مذاکره کردم ، حتی از طهران نیز از طرف سفارت انگلیس يك هیئت سیاسی در تحت ریاست ماژور تیلور (۲) بهرات اعزام گردید ، ولی سلطان احمدخان حاضر نشد دست از اطاعت و تبعیت شهریار ایران بردارد و همیشه خود را یکی از نوکران دربار ایران میدانست .

این بستگی و ارادت که سلطان احمدخان نسبت بایران ابراز مینمود نه برای این بود که علاقه بایران داشت یا آنها را دوست خود میدانست ، هرگز چنین نبود بلکه برای آن بود که بادوست محمدخان دشمنی فوق العاده داشت و از ترس امیر کابل خود را بایران بسته بود . »

در هر حال تا انقلاب هند فراموش نشده بود يك سکوت و آرامش در تمام افغانستان و خراسان حکمفرما بود ، همینکه انقلاب هند تمام شد مجدداً جنگ و

(۱) کتاب انگلیس و روس در شرق ، تالیف رالسنون ، صفحه ۸۶ .

(۲) Major Taylor .

نزاع در افغانستان شروع گردید .

هرگاه انسان در تاریخ این ایام توجه کند خواهد دید که يك رشته وقایع گوناگون درخ داده است و در وهله اول چنین بنظر می آید که هر کدام از آنها يك موضوع جدا گانه است ، در صورتیکه اینطور نیست و همه این ها بهم مربوط میباشند .

انقلاب خونین هندوستان در سال ۱۸۵۹ پایان رسید و خیال اولیاء امور انگلستان از این جهت آسوده گردید متعاقب آن دولت انگلیس تصمیم گرفت حل و عقد امور سیاسی مربوط بایران ، از وزارت هندوستان بوزارت امور خارجه لندن منتقل شود ، در اثر آن رانسون که محبوسیت پیدا کرده بود از ایران احضار گردید و ستر الین وزیر مختار دولت انگلیس مقیم استانبول که سیاست شرق و غرب کاملاً آشنا بود بسمت وزیر مختاری دولت انگلیس در طهران ، عین شد . دوست ، محمدخان به تحریک سر جان لارنس با پول و اسلحه انگلیس مجهز شد تا هرات را که در نظر دولت انگلیس دروازه هندوستان محسوب میشد از تصرف دولت ایران خارج کند . در نتیجه این تحریکات هرات از طرف قشون دوست محمد خان در تحت فرماندهی خود او محاصره شد .

دولت ایران برای آنکه ایالت پر عرض و طول خراسان را حفظ کند ، برای حفظ آن ایالات لازم میدانست که هرات مانند همیشه در تحت اوامر شهریار ایران باشد .

باین ملاحظه حاکم السلطنه والی خراسان با يك عده قشون بیست هزار نفری از مشهد بطرف هرات حرکت نمود که از حقوق دولت ایران در مقابل تجاوزات افغانها دفاع کند ، این پیش آمدها و اتفاقات دیگر سبب شد که مجدداً جنگهوستیز ، قتل و غارت ، در نواحی و اطراف خراسان و افغانستان برپا شود .

برای اینکه قضایا بخوبی روشن شود من بطور مختصر بهر يك از این سوانح اشاره خواهم نمود .

اما انقلاب هندوستان ، سکنه این مملکت از دیر زمانی در فکر بودند که روزی علیه سلطه انگلیسها در هند قیام کنند و مخصوصاً در دنبال فرصت مناسب بودند که

بتوانند بخوبی از قیام ملی خودشان استفاده نمایند .

در سال ۱۸۴۲ میلادی (۱۲۵۷ هجری قمری) قیام ملی افغانها به تجاوزات انگلیسها در افغانستان خاتمه داد، وطن خواهان هندوستانی از این اقدام افغانها درس خوبی یاد گرفتند و از همان وقت ، شاید قبل از آن تاریخ نیز در فکر برانداختن قیدهای اسارتی بودند که انگلیسها بگردن آنها نهاده بودند .

نگارنده در چند سال قبل کتابی موسوم به جنگ سکنه هند برای آزادی و استقلال هندوستان در سال ۱۸۵۷<sup>(۱)</sup> که یکی از ملیون فاضل هندوستانی تألیف نموده بود مطالعه نمودم، متأسفانه در این موقع که مشغول نوشتن این قسمت هستم آن کتاب در دسترس این جانب نیست.

در آن کتاب بخاطر دارم که سوابق و مقدمات این انقلاب را شرح داده بود که چه کسانی از بهترین رجال هند و مسلمانان و از چه تاریخی در تهیه نقشه عملی این انقلاب بودند و با چه مهارت و اسنادی نقشه آنها کشیده و سری نگاهداشته بودند. که تا آنروز کسی از انگلیسها از يك چنین نقشه عریض و ملویل آگاه نشده بود، در صورتیکه مقارن همان ایام یکی از باهوش ترین و جدی ترین رجال انگلستان در آن مملکت سمت فرمانروائی داشته است.

پیداست که محرکین اصلی این انقلاب نهایت درجه احتیاط را در کتمان نقشه عملیات خود بکار برده اند که کسی از آن خبردار نشده است. البته تحریک و تحریص يك عملت مختلف چندین ملیونی مانند سکنه هندوستان برای انجام يك مقصود ملی ، کار چندان آسانی نیست و همین يك موضوع بخصوص نشان میدهد که سران آنها مردمان لایق و فوق العاده قابلی بودند که توانستند در مقابل اعمال باهوش و همیشه بیدار دولت انگلیس يك چنین انقلاب عظیم را برپا کنند.

این انقلاب برای انگلیسها يك درس عبرت و تازیانه تنبیه بسیار مؤثری شد که هرگز فراموش نخواهند نمود. در این باب لرد کرومر<sup>(۲)</sup> معروف که قریب بیست و پنج سال (۱۸۸۳ تا ۱۹۰۷) از جانب دولت انگلیس کمیسر عالی و صاحب

(1) Indian war of Independance , 1857 by Savarkar .

(2) Lord Cromer .

اختیار مطلق مملکت زرخیز فراغنه بوده چنین میگوید:

« من آرزومندم نسل آینده و جوان ملت انگلیس تاریخ انقلاب هندوستان را بدقت مطالعه کند و یادداشت های لازمه را بردارد و علل و اسباب آنها را کاملاً بدین خود بسپارد، زیرا که در این انقلاب درسهای زیاد و اشارات بی شماری برای ما موجود میباشد.»<sup>(۱)</sup>

شرح این داستان بس حیرت انگیز را عده ای از نویسندگان موافق و مخالف که اغلب آنها از خود انگلیسها هستند نوشته اند، من به پیش از چند نفر از معروفین آنها که خودشان در آن گیر و دار داخل در امر که بودند اشاره خواهم نمود، از آنجمله لرد رابرت معروف به لرد رابرت قندهار میباشد که خود مقامات پس-عالی را در خدمت دولت انگلیس در هندوستان در مدت ۴۱ سال دارا بود. این شخص وقایع ایام توقف خود را در دو جلد کتاب جمع آوری نموده و در اوایل قرن بیستم (سال ۱۹۵۲) در لندن بطبع رسانیده است.<sup>(۲)</sup>

در این تاریخ با اینکه امور هندوستان با اسم کمپانی شرقی انگلیس اداره میشد پارلمان و کابینه دربار لندن دخالت تامی در امور آن قاره داشته و اشخاص معروف و مطلع سیاست دولت انگلستان حکومت آن مملکت را اداره میکردند و اغلب حکام ایالات هندوستان از طرف پادشاه انگلستان انتخاب میشدند.

در دوره زمامداری دال هوسی<sup>(۳)</sup> که قریب ده سال، یعنی از سال ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۶ طول کشید، در این مدت سالی نگذشت که یک یا دو ایالات معظم هندوستان بزور سرنیزه یا بوسیله دسایس سیاسی ضمیمه قلمرو انگلستان نگردد.

گویا دال هوسی فرماشده این ایام هندوستان از اسکندر مقدونی داشت تقلید مینمود، این شخص حرص و ولع بی حد و اندازه ای به توسعه ارضی امپراطوری

(1) History of India . By Daudwell . Vol . 6.P 167

(2) Lord Robert kandahar

(3) Dal Housie.

انگلستان داشت، هر گاه اقامت او در هندوستان بیش از این بطول می‌انجامید و عمرش وفا مینمود<sup>(۱)</sup> بعید نبود با اوضاع آن روزی شرق و ممالک مجاور هندوستان، سرحدات آن مملکت را به آن حدود و نواحی که بعدها گردگرتن در وقت زمامداری خود در هندوستان (۱۹۰۴) به آنها اشاره مینمود میرسانید.<sup>(۲)</sup>

دال هوسی در مدت زمامداری خود بسیاری از ممالک سلاطین هندوستان را ضمیمه هندوستان انگلیس نمود، این عملیات بقدری تند و سریع بود که غالب رجال بزرگ و زمامداران هندوستان را بوحشت انداخت و علاقمندان آن مملکت ب فکر چاره افتادند که بتوانند ممالک و دارائی خودشان را برفداکاری که باشد حفظ کنند.<sup>(۳)</sup> نویسندگان انگلیسی بسیار کوشیده اند علل و اسباب این انقلاب را حتی الامکان به تعصبات جاهلانه سکنه بومی هندوستان نسبت بدهند و چنین استدلال میکنند که اقدامات اساسی انگلیسها برای بهبودی اوضاع و احوال سکنه هندوستان برای طبایع و اخلاق دیرینه ملل شرقی بسیار ناگوار بوده، ملل شرقی عموماً و سکنه هند خصوصاً با آداب و رسوم چندین هزارساله اجدادی خود مانوس شده، ترک آنها برای هندوستان غیر ممکن میباشد، اصرار و جدیت انگلیسها در بر انداختن این آداب و رسوم قدیمی باعث این انقلاب خوتین گردید.

(۱) دال هوسی در سال ۱۸۶۰ درگذشت و فقط ۴۸ سال عمر کرد، (از ۱۸۱۲ تا ۱۸۶۰)

(۲) *The Middle Eastern Question*, by, Valentine Chirol P. 1. to 6.

(۳) اخیراً پندل از سال ۱۹۲۸ یک عده از علمای تاریخ در انگلستان تصمیم گرفتند تاریخ هندوستان را درشش جلد برشته تحریر بر آورند. جلد اول آن وقایع تاریخی هندوستان است تا قرن اول میلادی، جلد دوم وقایع آن کشور است تا قرن یازدهم میلادی، جلد سوم تاریخ ادوار تسلط ترکان و افغانان در هندوستان، جلد چهارم تاریخ استیلای مغول، جلد پنجم داستان ماجراجویان انگلیس در هندوستان که ابتدای آن از سال ۹۰۳ هجری قمری (برابر ۱۴۹۷ میلادی) شروع شده و با انقلاب هندوستان در سال ۱۲۷۳ قمری (برابر ۱۸۵۷ میلادی) خاتمه مییابد، جلد ششم از سال ۱۲۷۴ هجری قمری (برابر ۱۸۵۸ میلادی) است تا سال ۱۹۱۸ میلادی که خاتمه جنگ اول جهانی است.

دلیل دیگری که در اطراف آن بیش از سایر دلایل قلم فرسایی نموده‌اند موضوع فشنگ‌های کاغذی آن زمان بوده که برای فشنگ‌های معمول آن عصر در انگلستان تهیه شده بود و در ساختن آن فشنگ‌ها چربی حیوانی بکار رفته و طوری بود که بیابست در موقع استعمال با دندان کاغذ آنرا پاره نمود و بعد در فشنگ بکار برد و معروف شده بود که چربی این فشنگ‌ها از پیه گاو و روغن خوک تهیه شده است، هندوها گاو را حیوانی مقدس میدانند، مسلمانان نیز روغن خوک را نجس می‌شمارند، بنابراین هندو و مسلمان هر دو از استعمال آنها امتناع نموده عصبان کردند و اوامر صاحب‌منصبان انگلیسی را بموقع اجراء نگذاشتند، این بود که قشونهای بومی هندوستان سر از اطاعت پیچیده شورش هندوستان را برپا نمودند.

شاید این خود یکی از آن علل باشد و میتوان قسمتی از جزء اخیر را علت تازه محسوب نمود که حکم يك کبریت را در آتش زدن يك خرمن دارد، ولی متوجه قسمت‌های دیگر نشده‌اند که علل را در قضایای دیگر پیدا کنند، از آنجمله خارج نمودن ممالک هندوستان از دست سلاطین بومی آن مملکت و ضبط اراضی حاصلخیز آنها، پست و حقیر شمردن سلاطین و حکمرانان و نجبا و اشراف هندوستان و هزاران وقایع دیگر که هر روزه در مقابل چشم سکنه آن ممالک اتفاق می‌افتاد.

وطن پرستان هندوستان باین نکته اساسی برخورد نمودند که انگلیسها فقط بزور سرنیزه و قشون بر آنها حکومت میکنند، هر گاه قشون بومی را از سوء نیت آنها آگاه کنند عده قشون انگلیس این اندازه ها نیست که بتواند ملیونها نفوس هندو و مسلمان را در تحت حکومت خود نگاهدارد، در آن تاریخ عده قشون بومی که به سه لشکر تقسیم شده بود در مدرس، بمبئی و بنگاله دو بیست و سی و دو هزار و دو بیست و بیست و هفت نفر بود، عده قشون انگلیس فقط ۱۷۶۰ صاحب‌منصب و ۳۹۳۵۲ نفر اقراد بودند.

لرد رابرت که بعدها بمقام سپهسالاری قشون هندوستان رسید میگوید:  
هنگامیکه من در پیشاور بودم، از ماه فوریه ۱۸۵۷ و ماههای مارس و اپریل نیز يك نوع نان کماچی هندی موسوم به چوهاتیس بین سکنه هندوستان تقسیم



میشد و میگفتند این علامت مخصوص است که سکنه هندوستان را برای امر مهمی حاضر میکنند و در این هنگام يك نوع عدم رضایت و حال طقیان و سر کشی در میان سپاهیان بومی احساس و مشاهده میگردد.

ما شنیدیم که رژیمان نوزدهم سپاهی، در بهرام پور که در یکصد میلی کلکنه واقع است یاغی شده بمخزن اسلحه هجوم آورده و مهمات آنرا تاراج نموده اند.

یکی از سپاهیان موسوم به انتقال پانندی به صاحبمنصب انگلیسی رژیمان ۳۴ پیاده نظام حمله نموده زخم منکری باو وارد آورده است، هر دوی رژیمانها یکی در سیام مارس، دیگری در ششم ماه خلع سلاح شدند و از خدمت معاف گردیدند و بعلاوه ما شنیدیم که بعضی از ایستگاههای راه آهن را آتش زدند، بعد در مدارس رسمی نظامی، تفنگداران از استعمال فشنگهای کاغذی امتناع نمودند و بعد آنکه اینها با روغن خوک و پیه گاو آلوده شده نه سپاهیان هندو و نه نظامیان مسلمان هیچ يك قبول نمیکردند بآن فشنگها دست بزنند.

لرد رابرت علاوه میکند:

دحال که من بوقایع و سوانح آن ایام نظر میکنم و آنها را بیاد میآورم متعجب میشوم که چگونه حکومت هندوستان هیچ منوجه اینهمه پیش آمدها و اتفاقات که تمام آنها از يك انقلاب خونین آینده خبر میداد نبودند و نمیتوانستند بفهمند که حادثه فوق العاده مهمی عنقریب روی خواهد داد و با این همه عدم اطاعت قشون بومی، سوءظن نبردند و تصور نکردند که اینها دارند خودشان را برای يك شورش عمومی حاضر میکنند و در همین اوقات نهایت اعتماد را بوقا داری سپاهیان بومی اظهار میداشتند، از همه غریب تر اینست، با اینکه در ابتدای شورش، نصف سپاهیان یاغی شده و تمام صاحبمنصبان انگلیسی خود را کشته بودند، باز هم این اعتقاد باقی و هیچ منززل نشده بود.

در پیشاور کوچکترین سوءظنی نسبت بسپاهیان بومی وجود نداشت: در یازدهم ماه می طرف عصر تلگرافچی سراسیمه و نفس زنان دویده تلگرافی را که

دردست داشت بمانشان داد، معلوم شد که از تاگر افتخانه دهلی است و بطور متحد -  
 المال به تمام تلگراف خانهها اطلاع میداد که قشون بومی میروت یعنی شده بطرف  
 دهلی درحر کنند، قشون دهلی نیز شورش نموده اند و تمام صاحب منصبان انگلیسی  
 را که در آن دوحمل بودند کشته اند،<sup>(۱)</sup>  
 لرد رابرت گوید :

«بعد از بسط و توسعه شورش در اغلب نقاط هندوستان انگلیس در آن قسمتهائی  
 که در دست انگلیسها باقی بود کاغذها را سانسور نمودند و در میان آنها نوشتجاتی  
 بدست آمد که از آنها معلوم می شد دامنه انقلاب تاچه اندازه وسیع میباشد و نقشه  
 آنرا با چه مهارتی تهیه نموده اند که نتیجه آن خاتمه دادن بحکومت انگلیس در  
 هندوستان میباشد و از این نوشتجات درجه دشمنی هندوستانی ها نسبت بحکومت  
 انگلیس بخوبی معلوم بود چقدر تند و شدید است.»<sup>(۲)</sup>

مسبب این انقلاب روز معینی را معلوم کرده بودند که در آن روز در همه جای  
 هندوستان يك مرتبه علیه انگلیسها قیام کنند و آن روزهم روز سی ام ماه می ۱۸۵۷  
 میلادی (۱۲۲۳ هجری قمری) بوده که بر روز یکشنبه می افتاد که همه انگلیسها  
 در آنروز در کلیساها مشغول نماز میباشند، ولی واقعه ای که ذیلا شرح داده میشود  
 باعث شد که این انقلاب در ۲۳ ماه اپریل شروع شد.

در روز فوق الذکر فوج سوم - واره نظام از قبول استعمال فشنگهای جدید کاغذی  
 امتناع نمودند، در اثر این استنکاف ۸۵ نفر از فوج مذکور که يك عده صاحبمنصب  
 بومی نیز جزء آنها بودند در دیوان حرب محاکمه و هر يك بدسال حبس و حکوم  
 گردیدند و حکم آنها را در نهم ماه می با حضور فوج مذکور خوانده و محکومین را  
 زنجیر کرده بزندان بردند .

روز بعد که یکشنبه بود سپاهیان بومی تماماً علم طغیان بلند کرده کلیه  
 صاحبمنصبان خود را کشته بزندان حمله نمودند و در قنای خود را از حبس بیرون آورده  
 بطرف دهلی رهسپار شدند، بمحض ورود بدلهلی قشون دهلی نیز به آنها ملحق شده

پادشاه حسن مغول را با امیر اطوری هندوستان اعلام کردند و پایتخت را تصاحب نموده هر چه از صاحب منصبان انگلیسی در آنجا یافتند کشته و مایقی انگلیسیها که وسائل داشتند فرار کردند و دهلی بدست شورشیان افتاد.

شدت این انقلاب در چهار ماهه اول به منتهی درجه رسید، سکنه هندوستان حقیقتاً فداکاری کردند و با صمیمیت در این کار اقدام نمودند، فقط چیزی که بود اسباب و وسائل کار بقدر کافی نداشتند، بعلاوه دشمن عمومی آنها یک دشمن ساده و عادی نبود. این دولت با عظمت انگلستان بود و هندو و مسلمان در حقیقت بر ضد دولت انگلیس قیام کرده بودند و علییه یک عده انگلیسی کشوری و لشکری که در هندوستان اقامت داشتند، بعلاوه بادامه جنگ ایران و انگلیس نیز بیشتر امیدوار بودند، در صورتیکه چند روز قبل از شورش هند، بین ایران و انگلیس جنگ خاتمه یافته و کار بصلح انجامیده بود و قشونهای هندوستان را که برای جنگ با ایران برده بودند با عجله و شتاب تمام، برای جلوگیری از انقلاب عودت میدادند<sup>(۱)</sup>

در میان قشون بومی هندوستان صاحبمنصبان لایق نظامی وجود نداشت، چه انگلیسیها عمداً تربیت نکرده بودند، چون اگر در میان آنها صاحبمنصبان لایق و ارشد نظامی وجود داشت انگلیسیها باین زودی نمیتوانستند بر آنها فائق آیند.

انقلابیون هندوستان تا اواسط ماه اوت که ایام گرمای هندوستان بود قسمتهای

(۱) بعضی از سیاسیون تندرو انگلیس بدولت وقت آبروزی اعتراضات میسایند که چرا دولت انگلیس با آنکه در آن تاریخ بجنکه اقدام نموده و فاتح هم شده بود در خلیج فارس و خوزستان قسمتهایی از متصرفات ایران را تصاحب نکرد، ایرانیها هم باید همین اعتراضات را به میرزا آقاخان نوری بکنند که هر گاه برای پیوند مجدد دوستی خود با انگلیسیها عجله و شتاب نمیکرد، در این هنگام انگلیسیها نه تنها هرات بلکه قندهار و کابل را هم با سراد بدولت ایران داده با التماس حفظ شمال غربی هندوستان را از دولت ایران خواستار میشدند، یکی از نویسندگان یا انصاف انگلیس مینویسد:

هر گاه در این موقع بین ما و ایران صلح برقرار نشده بود معلوم میشد که حال ما

در هندوستان چقدر مشکل میشد!

عمده‌ای را که بدست آورده بودند حفظ نمودند، ولی همینکه هوای خنک و مناسب هندوستان شروع گردید از اطراف و مستملکات انگلیس قشونهای تازه نفس انگلیسی وارد هندوستان شدند و یکمده زیادی هم از هندو و مسلمان بآنها ملحق گشته علیه انقلابیون اقدام نمودند، چون سردار نامی در میان قشون انقلابی وجود نداشت آنها نتوانستند در موقع گرمای تابستان که موقع مناسب بحال هندوها و مخالف برای افراد انگلیسی بود کار هندوستان را یکسره کنند.

اهمیت عمده‌ای که داده میشد به دهلی بود و لازم بود يك اردوی مكممل و مسلح انگلیسی تشكيل بدهند تا بتوان بآن شهر حمله نمود. تاقوریه سال ۱۸۵۸ متجاوز از هزار نفر صاحب منصب و قریب چهل هزار نفر قشون انگلیسی برای این مقصود حاضر گردید، فرمانده این قشون سر کولین کامپبیل<sup>(۱)</sup> بود، عقیده این سردار معروف آن بود که بهر قیمتی شده دهلی باید گرفته شود و عده کافی از قشون اروپائی با عده زیادی از قشونهای باوفای هندی با يك توپخانه سنگین مأمور حمله بدهلی شدند و از اول ماه جون، جنگ با انقلابیون در اطراف دهلی شروع شد. متجاوز از پانزده روز این جنگ طول کشید تا اینکه در اواخر سپتامبر دهلی فتح شد و امپراطور مسن مغول در سن نود سالگی با دو فرزندش در دست انگلیسها گرفتار و در همان محل بدست فرمانده قسمت، موسوم به هودسن<sup>(۲)</sup> کشته شدند.<sup>(۳)</sup>

باصطو دهلی و کشته شدن امپراطور معمر و آخرین باقی ماندن سلاطین با اقتدار مغول، انقلابیون هندوستان شکست خورده و بعدها دیگر مقاومت قشونهای انقلابیون جز در لکنو چندان مؤثر نبود، چه، برای انگلیسها هر آن قشونهای کمکی زیاد از اطراف و اکناف میرسید.

يك خوشبختی دیگر انگلیسها در این تاریخ آن بود که هیچك از دول اروپا اقدام سوئی علیه انگلیسها ننمود، بعقیده خود انگلیسها هر گاه يك دولت اروپائی در این موقع اظهار مخالفت ببا دولت انگلیس مینمود و در کار هندوستان دخالت

(1) Sir Colin Campbell. (2) Hudson.

(۳) انقلاب هند تألیف سیدویک Sedgwick (صفحه ۷۶)

میکرد و با انقلابیون مساعدتهائی میشد بدون تردید هندوستان برای همیشه از دست انگلیسها خارج شده بود.

جنگ با انقلابیون اودا تا اواخر ماه مارس ۱۸۵۸ ادامه داشت ، انگلیسها متجاوز از سی هزار نفر قشون در اطراف شهر لکنو گرد آورده بودند و یکماه تمام حمله متوالی مینمودند ، بقول مورخین انگلیسی انقلابیون یکصد و بیست هزار نفر قشون در لکنو حاضر داشتند ، بهر حال در ۲۳ ماه مارس لکنو نیز بدست قشون انگلیس مفتوح شد.

با افتادن لکنو بدست انگلیسها انقلاب ایالت اودا پایان رسید ولی جنگ تا اواخر سال ۱۸۵۹ دوام داشت.

در این جنگها صاحبان بقشونهای انگلیس دستور میدادند که بطور کلی اسیر گرفتن قدغن است، البته این خود نشان میدهد که کشتار هندوستانی هاتجاه اندازه بوده، در هر حال با بی رحمی فوق العاده ای این انقلاب خاموش گردید. (۱)

پس از انقلاب هندوستان دوره حکمرانی کمپانی شرقی نیز در آنجا پایان رسید و حکومت هندوستان رسماً و مستقیماً بادولت انگلستان شد و بعد از این تاریخ هندوستان یکی از جواهرات گرانبهای تاج امپراطوری انگلستان بشمار رفت و ممالک مجاور هندوستان نیز یکی بعد از دیگری قریانی هندوستان شدند و هر گاه این سیاست دنباله داشته باشد دنیا باید قریانی هندوستان گردد.

اینک انگلیسها فراغتی داشتند از اینکه منوجه امور ممالک آسیای مرکزی شوند، چه در این چند سال اخیر که آنها مشغول خاموش نمودن نایرة انقلاب هندوستان بودند، روسها در قسمت های ترکستان قدمهای بلندی برداشته بودند که سیاسیون انگلیس، اول بانظر حسادت و بعد با نظر ترس و وحشت بآنها مینگریستند و تصور مینمودند پیشرفتهای آنها در آن نواحی اسباب خطر برای هندوستان است ، زیرا ممکن است ایران و افغانستان را با تهدید یا تحریب یا خود همراه نموده و سرحدات هندوستان نزدیک شوند.

(۱) نقل از کتاب روسها در مرو و مرات تألیف هاروین ، صفحه ۸۱

دوست محمدخان در این اوقات طرف توجه دولت انگلیس و حکومت هندوستان بود، چه از سالهای اول نیمه دوم قرن نوزدهم بواسطه روی خوش نشان دادن عمال سیاسی درجه اول هندوستان<sup>(۱)</sup> و مساعدتهای مالی و دادن مهمات قشونی و مأموریت عده ای از صاحب منصبان نظامی انگلیس بکابل و قندهار<sup>(۲)</sup> و مساعدت های شخص امیر دوست محمدخان در تمام مدت انقلاب هند، که سرحدات هندوستان را از اغتشاش مانع شده بود<sup>(۳)</sup> تمام این ها دست بهم داده اعتبار امیر دوست محمدخان را در انظار انگلیسیهای هندوستان و لندن بالا برده بود، اینک نوبت انگلیسها بود که خدمات دوست محمدخان را جبران کنند، بهترین جبران نیز همان تحریک نمودن او بود برای تصرف هرات. ولی قبل از اقدام باین امر لازم بود تغییراتی هم در مناسبات خود با دربار ایران بدهند و آن این بود که چون رالنسون بانظر موافق بایران اعزام شده بود، اینک که شورش هند خاتمه یافت، دولت انگلیس دیگر نگرانی نداشت و لازم بود رالنسون آردزبار ایران احضار شود.

رالنسون در اواخر سال ۱۸۵۹ از طهران احضار شد، همینکه دولت ایران از رفتن او اطلاع حاصل کرد یک اضطراب و نگرانی در دربار ایجاد گردید ولی هیچ چاره نبود جز این که منتظر سوانح آینده باشند.

در اوایل سال ۱۸۶۰ مسر الیسن<sup>(۴)</sup> وزیر مختار تازه نفس دولت انگلیس وارد تهران گردید، همچنین پس از چندی شخص دیگری بنام ادوارد استویک<sup>(۵)</sup> نیز که یکی از عمال دولت انگلیس بود وارد تهران شد. این شخص بعدها بواسطه

(1) Lord Lawrence and Sir Herbert Edwardes

(2) Sir P. Lumden.

(۳) عده زیادی از زعماء افغانستان، حتی ولیعهد دوست محمد خان امیر شیرعلی مکرر بپدر خود اصرار میکرد که حال موقع انتقام از انگلستان است ولی دوست محمد خان قبول ننمود.

(4) Mr. Charles Alison.

(5) Edward Eastwick.

خدمات برجسته خود در غیبت مستر الیسن، شارژدافر سفارت انگلیس شد و متجاوز  
از سه سال در ایران توقف نمود، پس از رفتن از ایران، وقایع این ایام را در دو جلد  
کتاب نوشت و در لندن بطبع رسانید. (۱۸۶۴)

برای اینکه وقایع این ایام ایران و رویه سیاست دولت انگلیس در این مدت  
سه سال بهتر روشن شود در فصل آینده بمندرجات این دو جلد کتاب اشاره خواهد شد.

# فصل سی و چهارم

## ماموریت ادوارد استویک در ایران

« . . . . In dealing with them , to make allowance for their somewhat peculiar idiosyncracies. It is very little use with a Persian or an Irishman to argue in the dry light of pure reason you have to enter . in both cases, into his peculiar sympathies' to make allowance for the shams and vanities on which he lives, and you will do more by a little civility' a little gush . and , I would add, a little blarney . thanyd the most serious and sustained reasoning as to what his true interests are . . . »

«Lord Lansdowne Biography,  
by Lord Newton . P.244.»

« . . . در معامله با ایرانیها و ایرلندیها باید خصائل و صفات مخصوص آنها را در نظر گرفت . باینکنفر ایرانی و یا ایرلندی



نمی‌توان با دلیل و برهان خشک کنسار آمد بلکه در مورد هر دوی آنها (۱) بایستی به عواطف مخصوص و امیال باطنیشان توجه داشت، حب ذات و غرور شخصی آنها را باید چیزی شمرد، زیرا آنها با این خصلت بار آمده‌اند. با اظهار انسانیّت و نزاکت و احترام گذاردن بافکار و احساسات آنها، شاید هم قدری تملق گوئی و ریشخند بهتر میشود رگه جواب آنها را بدست آورد و بمراتب بهتر میتوان به نتیجه رسید تا آنکه با دلائل جدی و براهین منطقی بخواهند یا آنها حالی کنند که منافع حقیقی شما در این است . . .

«نقل از تاریخ زندگانی لرد نیوتن»

تألیف لرد نیوتن، صفحه ۲۴۴»

استویک سیاست را نسون را تعقیب میکند - قریه قلپهک را برای محل بیلاقی اعضاء سفارت انگلیس مجاناً اردولت ایران تحصیل میکند - از فرخ خان و میرزا سعید خان ملاقات میکند - اشاره بشکست قشون ایران در مرو - از دسایس میرزا آقا خان نوری صحبت میکند - استویک درورامین - اشاره باحوال مردم تهران - فحطی - مسافرت استویک به گیلان و عازندران و استرآباد - در مراجعت از این مسافرت گزارشی از اوضاع ایالات شمالی تقدیم شاه میکند - میرزا جعفرخان مشیرالدوله - داستان سفارت خسانه میر علینقی خان - استویک در سلام نوروز - تعریف از جواهرات سلطنتی - حضور سرداران افغانی در سلام - اشاره بمأموریت سرهارفورد جونز در سال ۱۸۵۸ بایران - مذاکره احداث سیم تلگراف در ایران - نقشه سیاسی دولت انگلیس در افغانستان عملی میشود - استویک رل خود را بازی میکند - استویک بخراسان میرود - ملاقات مشیرالدوله که در این تاریخ متولی آستانه رضوی بوده - استویک در اردوی حاکم السلطنه

دلایل حمام السلطنه را در باب هرات یادداشت میکنند. مراجعت او به تهران - ملاقات با شاه - با کشیدن سیم تلگراف در ایران شاه موافقت میکند. موضوع میر علمینقیخان حل میشود. مکتوب میر علی - نقی خان به استویک - احضار استویک از ایران - اشاره باختلافات سرحدی بین ایران و عثمانی - موضوع تجارت و تعریف پنبه ایران - حرکت استویک از ایران .

ادوارد استویک نیز سیاست سر هنری رالنسون را در ایران تعقیب نمود ، یعنی سیاست تحبیب را با درباریان ایران حتی با خود شاه پیش گرفت و در این سیاست مهارت مخصوصی از خود نشان داد و جلب توجه نمود . در برخورد و صحبت با رجال درباری بسیار با تزاکت و مؤدب بود . نظریات و دلایل طرف را تصدیق میکرد و در این تصدیق طرف را مفتون خود میساخت و او را تسخیر میکرد ، بعد عقیده خود را بطرف تحمیل مینمود . رفتار او با درباریان ایران طوری بوده که همه آنها را بطرف دوستی و یگانگی خود جلب میکرد .

استویک رلهای مخصوصی را که میبایست در این ایام بازی کند بخوبی بازی نمود ، همینکه نقش او تمام شد و رلهای خود را بازی کرد دیگر وجود او در ایران زائد بود و باید مانند سر هنری رالنسون ایران را ترك کند ، همینطور هم شد که شرح آن خواهد آمد .

استویک در اوایل سال ۱۸۶۰ از لندن حرکت نموده از راه استانبول ، طرابوزان ، قلیس و تبریز در ماه اکتبر بطهران رسید .

جلد اول کتاب او تا صفحه ۲۴۰ راجع بشرح اتفاقات راه و تعریف بناهای تاریخی شهرهای عرض راه است ، مطالب مهم و سیاسی از صفحه ۲۴۳ شروع میشود که بطور خلاصه بهر یک از آنها به موقع خود اشاره خواهد شد .

استویک مینویسد :

« بمحض وزود من بطهران ، اولین سئوالی که مستر ایسن از من نمود

مربوط بهرات بود ، در این باب سئوالات متعدد از من کرد . »

در این تاریخ دولت انگلیس امیر دوستمحمدخان را کاملاً در دست داشت و او را از حیث مهمات و پول کاملاً مستغنی نموده بود که به تمام افغانستان تسلط پیدا کند، دولت انگلیس در این باب از هر نوع مساعدت که لازم بود با دوستمحمدخان عملی کند مضایقه نکرد و انتظار داشت تسلط امیر کابل طوری بر تمام افغانستان عملی شود که دولت ایران سوء ظن نبرد و متوجه نشود که این اقدامات امیر افغانستان مطابق دستور و میل دولت انگلیس است .

سر هنری رالنسون که سیاست تحبیب را پیش گرفته بود شاه و درباریان را کاملاً تسخیر نموده و طوری خود را خیر خواه دولت و ملت ایران معرفی نموده بود که در مجالس خصوصی شاه و درباریان حضور پیدا می کرد ، در این مجالس به تمام اسرار شاه و درباریان پی میبرد و مخصوصاً در مسائل افغانستان با او مشورت میکردند .

هنگامیکه سر هنری رالنسون از این اسرار اطلاع حاصل کرده بود و سیاست دولت خود نیز آشنا بود که نسبت با افغانستان چه سیاستی را تعقیب میکند، در این صورت پیش از این نمیتوانست در دربار ایران توقف کند . اینک جای او را آورد . استویک گرفت و دل او را بهتر از خود او بازی کرد .

استویک گوید :

«در تمام ایام مستر الین وزیر مختار انگلیس مرا مأمور کرد که برای محل ییلاقی ، قریهٔ قلمک را برای سفارت انگلیس از دولت ایران تقاضا کنم . من داخل مذاکره شدم و همچناناً این قریه را برای دولت ایران برای محل ییلاقی اعضاء سفارت انگلیس تحصیل نمودم .» (۱)

در ششم ماه نوامبر استویک با اتفاق مستر الین بدین فرخ خان امین الدوله وزیر داخله و میرزا سعید خان وزیر امور خارجه میرود ، در این جا مینویسد :

«من فرخ خان را در انگلستان هم ملاقات کرده بودم ، اینک پذیرائی ما در یک اطاق فوقانی بود ، سقف این اطاق از عکسهای زنان زیبا تزئین شده بود و

دیوارهای آنرا تماماً با آینه کاری ظریف ساخته بودند و مینا کاری قشنگی در آن بکار رفته بود. (۱)

پس از دیدار فرخ خان، بدیدن میرزا سعید خان وزیر امور خارجه میروند، استویک مینویسد:

«وزیر امور خارجه در يك باغ بسیار زیبا منزل داشت و صحبت عمده او در باب درختهای نارنج باغ خود بود و اظهار مینمود بقیمت دوهزار تومان آنها را خریداری کرده است و علاوه کرد، این درختها چندین هزار نارنج دارند و قدغن نموده بود کسی بآنها دست نزند. میرزا سعید خان از اولاد پیغمبر و در دیانت خود ثابت است و مدتی برای ما از الطاف خداوندی سخن گفت. (۲)

زمستان سال ۱۸۶۵ برای سکنه تهران خیلی سخت بود. به قحطی و وبا، جنگ خراسان هم بعداً علاوه شد و این هرسه دست بهم داده روزگار ایرانیه را سیاه و آنها را ببدبختی گرفتار نموده بود. (۳)

این جنگ که در خراسان پیش آمد باید گفت از دسایس میرزا آقاخان نوری صدراعظم است، چونکه آنقدر دسیسه کرد تا شاه سلطان مراد میرزا حسام السلطنه را از مشهد معزول کرده و حمزه میرزا حشمت الدوله را با قوام الدوله پسران فرستاد، قوام الدوله از فنون نظامی هیچ بهره نداشت، اینها بعرو لشکر کشیدند و در اوایل امر مرو را بدون زحمت زیاد تصرف کردند، هر گاه يك سردار نامی و مطلع همراه این قشون بود ممکن بود مرو را نگاهدارند ولی طولی نکشید که قوام الدوله فقط با چند نفر فرار کرد و تراکمه قشون ایران را شکست داده تقریباً تمام آنها را معدوم نمودند و ایالت خراسان را بخطر انداختند. (۴)

در اول سال ۱۸۶۹ استویک در سفارت انگلیس همه کاره می شود، در این تاریخ مینویسد:

«در اول سال ۱۸۶۹ مستر الیسن بمن اظهار نموده گفت، من یا شما، یکی از ما دو نفر برشت مسافرت کرده و ایالات شمالی ایران را بدقت سیاحت کنیم،

(۱) استویک، صفحه ۲۵۹ (۲) کتاب فوق صفحه ۲۶۱

(۳) ایضا صفحه ۲۷۶ (۴) ایضا صفحه ۲۷۸

در اینصورت من ناچار بودم این مسافرت را قبول کنم ، ولی قبل از اینکه بمسافرت ایالات شمالی ایران بروم با مستر الیسن بورامین رفتم ، در این تاریخ مستر واتسون نیز که بعدها قسمتی از تاریخ قاجاریه را نوشت (۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸) در طهران بود ، استویک راجع بمسافرت به ورامین میگوید :

« اگر کسی بخواهد اسباب ضعف و ناتوانی ملنی را مشاهده کند میبایست از جاده‌های عمومی خارج شده بجاهائی که در کنار واقع شده است برود ، آنوقت خرابیهای مملکت و بدبختی عمومی و فلاکت سکنه محل را مشاهده خواهد نمود . » (۱)

استویک باتفاق مستر الیسن وزیر مختار انگلیس دهات ورامین را خوب گردش میکند و از قریه جعفر آباد میرزا ابوالحسن خان شیرازی شرحی مینویسد ، بعد میگوید :

« میرزا ابوالحسن خان ، هم وزیر مختار و هم وزیر امور خارجه فتحعلی شاه بوده و همان ایلچی معروف است که مستر موریر در کتاب معروف خود بنام حاجی بابا او را باین اسم مجسم کرده است ، این شخص یعنی میرزا ابوالحسن خان پولهای زیادی در کمپانی شرقی هندوستان ودیعه داشت و تقریباً تمام این پولها برای ورثه او باقی ماند ، زیرا که نمیتوان این پولها را بخارج نقل و انتقال داد ، پس میتوان گفت که هیچوقت بطور کلی ورثه او مفلس نخواهند شد . » (۲)

استویک شرحی نیز از قلعه ابرج و مسجد ورامین که در معماری و گچ‌بری بینظیر است مینویسد و بعد میگوید :

« در ۲۸ ماه فوریه که شاه از عمارت بیلاقی بطهران مراجعت مینمود با چشم خود مشاهده میکرد که چندین هزار مرد و زن گرسنه و بینوا اطراف دکانهای نانوائی را احاطه نموده‌آه و ناله آنها بلند است ، شاه از مشاهده این اوضاع وحشت زده شد و بقصر خود رفته حکم داد درهای عمارت قصر را محکم بستند ، روز دیگر

از دحام مردم زیاده شده، بالاخره شاه غضبناك شده داد کلاتر شهر را بطنا ب انداختند روز دیگر لباس قرمز پوشیده بر تخت سلطنت جلوس نمود. در ایران پوشیدن لباس سرخ علامت و نشانه غضبناك شدن پادشاهان قاجاریه است، یا اینکه شاه لباس غضب پوشیده بر تخت نشست باز ازدحام مردم تخفیف پیدا نکرده بود و بزنها تلقین میشد که دو دسته شده يك دسته سفارت انگلیس و یکدسته سفارت روس بروند و آنها را پیش شاه واسطه قرار دهند که نان طهران را فراوان کنند. (۱)

مستر استویك با یك نفر دیگر از اعضاء سفارت انگلیس در چهارم ماه مارس ۱۸۶۱ عازم گیلان و مازندران میشود.

دو ماه تمام مسافرت استویك بایالات شمالی ایران طول کشید، در این مدت گیلان و مازندران و استرآباد را سیاحت کامل نموده است. چهل صفحه از جلد اول و صد صفحه از جلد دوم کتاب او شرح اتفاقات و پیش آمدهای این مسافرت دو ماهه است و مطالب زیادی را در این یکصد و چهل صفحه مینویسد که من فقط بمختصی از مطالب مهم آن اشاره میکنم.

از طهران که حرکت میکند در چند فرسنگی شهر شرح عکسهای تالار قلعه سلیمان خان را در سر راه کرج که يك مجلس آن دربار فتحعلی شاه و مجلس دیگر دربار محمد شاه بوده مفصلاً بیان میکند. (۱)

تاریخ شهر قزوین را مختصراً شرح میدهد و مینویسد در سال ۱۸۶۱ سیم تلگراف قزوین دایر بوده است. (۲)

شرحی مفصل از روسهای رشت مینویسد و از اقدامات آنها شمه‌ای بیان نموده گوید که هنگام توقف من در رشت اهالی آن شهر بر ضد روسها قیام کردند و نزدیک بود بمحل آنها هجوم آورده آنها را بکشند، چونکه يك زن ایرانی را دیده بودند که از قسولگری آنها خارج میشود ولی مینویسد این غائله بزودی خاموش شد و علاوه میکند که روسها میخواستند در رشت يك کلیسا بسازند، مردم ازدحام

(۱) استویك صفحه ۲۹۱ (۲) ایضاً صفحه ۲۹۵

(۳) ایضاً، صفحه ۳۱۱

کرده مانع شدند و نگذاشتند این بنا ساخته شود. (۱)

استویک از جزیره آشوراده خیلی حرف میزند و میگوید حاجی میرزا آقاسی این جزیره را بروسها بخشید. (۲)

از شرارت تراکمه و موقعیت نظامی آشوراده و اقدامات روسها در آنجا و قوای آنها صحبت میکند. (۳)

استویک میگوید:

«میرزا تقیخان امیر نظام برای جلوگیری از شرارت تراکمه در نواحی استرآباد چندین قلعه محکم بنا نمود و در آنها مستحفظ گذاشت و از تخطیات تراکمه جلوگیری کرد.» (۴)

استویک از استرآباد به اشرف رفته قسمتهای تاریخی آنرا شرح میدهد، مخصوصاً بآمدن وزیر مختار انگلیس در سال ۱۶۲۷ به نزد شاه عباس کبیر (۵) در این محل اشاره میکند. (۶)

از اوضاع آنروزی مازندران شرحی مینویسد و سازی، بار فروش و آمل را سیاحت کرده و در چهارم ماه می ۱۸۶۱ بطهران میرسد. (۷)

استویک گوید:

«شاه از مسافرت من مازندران اطلاع داشت و امر کرده بود در این مسافرت، من مشاهدات خود را روی کاغذ آورده بنظرشان برسانم، من این گزارش را تهیه کردم و در ۱۳ ماه می حاضر شده مستر الین آنرا برای شاه فرستاد و روز ۲۱ همان ماه شاه مرا احضار نمود، باتفاق مستر الین بحضور رفتم و شاه راجع بآن

(۱) استویک، جلد دوم صفحه ۱۰۵ (۲) ایضاً صفحه ۳۴

(۳) ایضاً صفحه ۳۶ (۴) ایضاً صفحه ۵۱

(۵) سردنيسن راس Sir E. Denison Ross اخیراً سفرنامه استودارت Stodart را که منشی سردادهور کاتون Sir Dadmore Cotton وزیر مختار انگلیس بدربار شاه عباس بزرگ بود بدست آورده در اواسط سال ۱۹۳۵ میلادی (۱۳۱۴ قمری هجری) بطبع رسانیده است و تا حال کسی از آن اطلاعی نداشته. این کتاب اطلاعات بسیار مفیدی از زمان شاه عباس بدست میدهد.

(۶) استویک جلد دوم صفحه ۷۳ (۷) ایضاً صفحه ۱۰۰

کاغذ و مسافرت من سئوالاتی چند نمود . بعد به پیشنهاداتی که در آن گزارش شده بود توجه مخصوص نمود و امر داد تمام آنها را بموقع اجراء گذارند . (۱)

هیرزا جعفرخان مشیرالدوله که از طرف شهریار ایران وزیر مختار ایران در دربار لندن بود و در این اوقات احضار شده بود بطهران رسید .

موضوع مهمی که فعلاً مورد بحث و مذاکره است ، موضوع ایجاد سیم تلگراف بین هندوستان و انگلستان است و در اطراف این مسئله مذاکرات زیاد میشد ، بالاخره بجائی نرسید و مسکوت ماند ، مستر الیسن وزیر مختار مکرر در این باب مشورت نموده سئوال میکرد ، چه باید کرد که دولت ایران این موضوع را قبول کند؟ . . . من عقیده خود را صریح اظهار مینمودم ولی او قبول نمیکرد ، اما بعدها معلوم شد که نظریات من صائب بوده است .

موضوع دیگری که اسباب کشمکش بین سفارت انگلیس و وزارت خارجه ایران بود قضیه غارت منزل میرعلینقیخان میباشد . این شخص یکی از اعیان مهم ایران ولی در حمایت دولت انگلیس است ، خانه او را چندی پیش غارت نمودند ، فعلاً ادعای پنجاه هزار لیره خسارت آنرا مینماید ، حقیقتاً این موضوع يك نوع اسباب خجالت و گرفتاری برای سفارت ما شده بود ، با اینکه چندین سال است در جریان میباشد ولی هیچ اثر اصلاح و اتمام در آن مشاهده نمیشود . (۲)

زمستان سال ۱۸۶۲ نیز پایان رسید ، نان در طهران کمی ارزان شده بود . (۳) استویک در سلام نوروزیا سایر اعضای سفارت انگلیس در دربار حضور داشت که شرح وقایع آنرا مفصلاً بیان میکند و میگوید ؛ در این تاریخ پادشاه ایران سی دو ساله بود و علاوه میکند ؛ سرداران افغانی و سیستانی در سلام عید حضور داشتند ، در اینجا استویک از جواهرات شاه از قبیل کوه نور و دریای نور و تاریخ آنها صحبت میکند و شرح کتابخانه سلطنتی را مختصراً بیان میکند . (۴) بعد از آن به تماشاهای کشتی پهلوانها مبروند ، میگویند ما در جائی واقع شدیم که دفتر تلگرافخانه

(۱) استویک ، جلد دوم صفحه ۱۰۱ (۲) استویک ، جلد دوم صفحه ۱۰۴

(۳) کتاب فوق ، صفحه ۱۰۵ (۴) ایضاً صفحه ۱۲۱



طهران و تبریز در آنجا واقع شده است .

استویک گوید :

« دو هفته بعد با اتفاق وزیر مختار عثمانی و ایتالیا بتماشای جواهرات سلطنتی

رفتیم . »

در اینجا شرحی از آنها مینویسد و بهر يك مختصراً اشاره میکند تا میرسد  
بشرح انگشتر الماس که جرج سوم پادشاه انگلستان برای فتحعلی شاه توسط  
سرهارفورد جونس در سال ۱۸۵۸ میلادی فرستاده بود و میگوید :

« هنگامیکه سرهارفورد جونس به بندر بوشهر رسید از طهران مأمور مخصوصی  
فرستاده شد که از آمدن او جلوگیری کند ، سرهارفورد جونس هر چه دلیل آورد  
که آمدن او بطهران لازم است و مأموریت مخصوص دارد مفید واقع نشد تا اینکه  
نماینده انگلیس گفت : بسیار خوب ، چنین باشد من مراجعت میکنم ، این سعادت  
را نداشتم که بحضور شهربازار ایران تشریف حاصل کنم و برمیگردم . بعد انگشتری  
در آورده بآن مأمور نشان داد و گفت این هدیه پادشاه انگلیس به پادشاه ایران  
است ، همینکه چشم مأمور ایران به انگشتر الماس افتاد حواس او پریشان شده  
بالتعاس افتاد که برنگردید و توقف کنید تا من بطهران اطلاع دهم ، ماشاءالله جز  
انگلیسها کس دیگری دارای جواهر باین نفیسی نیست ، فوری مأموری بطهران  
فرستاده موضوع را اطلاع داد ، در نتیجه سرهارفورد جونس بطهران احضار شد و  
او را با احترام تمام از دروازه طهران وارد نمودند ، درحالیکه ژنرال کاردان مأمور  
مخصوص ناپلئون از دروازه دیگر خارج میشد ، الماس دیگری که مابین جواهرات  
شاه معروف میباشد آن الماس موسوم به تاج هما است . (۱)

در بیستم ماه می ۱۸۶۲ بواسطه ورود لیوتنان کانل یا تریک استوارت (۲) باز  
موضوع کشیدن سیم تلگراف پیش آمد ، این صاحب منصب لایق سیم تلگراف بین  
بنگال و لکنو را کشیده است و بعد مشغول سیم کشی نقاط مهم هندوستان بوده است

(۱) استویک ، جلد دوم صفحه ۱۲۵

(2) Patrick Stewart

اینک فرمانفرمای کل هندوستان او را مأمور نموده است سیم خاتقین بظهران و ظهران بپندر بوشهرویا بپندر عباس را بکشد. کلنل استوارت باتفاق کاپیتان چامپین<sup>(۱)</sup> مهندس سیم کشی در ۲۲ ماه می بظهران رسیدند و این دو نفر فعلاً جزء سفارت انگلیس میباشند که بمستر الیسن وزیر مختار انگلیس اطلاعات لازمه را در موضوع سیم کشی خطوط فوق الذکر بدهند، ولی دولت ایران همان رویه اولیه خود را در عدم قبول تعقیب مینمود و ارائه طریق منہم مورد قبول وزیر مختار نبود، لذا ساعاتها و روزها اوقات من در مذاکرات یا دولت ایران در این باب تلف میشد. (۲) در ۱۹ ماه جون چون مذاکرات راجع به تاسیس سیم تلگراف به نتیجه نرسید، کلنل استوارت بانگلستان مراجعت نمود و کاپیتان چامپین نیز مأمور بغداد گردید، چون ماههای جولای و اوت فصل شدت گرمای آن صفحات است اجازه دادند این دو ماه را کاپیتان چامپین در ایران توقف کند. (۳)

در ۲۸ ماه جون ۱۸۶۲ از مشهد بما گزارش رسید که امیر دوست محمد خان بقندهار رسیده است سه رژیمن پیاده، دو هزار نفر سوار و پنج عراده توپ همراه دارد و سایر قوای جنگی او نیز از دنبال او میآیند، در همان روز شاه ایران مستر-الیسن را احضار نمود، من نیز بسمت مترجمی همراه بودم، وقتیکه بحضور شاه رسیدیم شاه اظهار نمود، بموجب خبری که از مشهد رسیده است محمد عمر خان و محمد شریف خان پسران امیر دوست محمد خان فراه را محاصره نموده اند. این قسمت برای ما حکم یک هرات کوچک را دارد، بعد شاه علاوه نمود که ممکن است بزودی فراه سقوط کند و دوست محمد خان بآن قناعت نخواهد کرد و بطرف هرات حرکت خواهد نمود، در اینجا من این نظر شاه را تصدیق کردم بدون اینکه دلیل بیاورم، ولی برای اطلاع خواننده میگویم که فراه در روز بیستم جولای تسلیم امیر کابل شد و در همان روز بطرف هرات که تا فراه ۱۴۵ میل راه است حرکت نمود و در ۲۲ جولای سبزوار را تصرف کرد و در ۲۲ همان ماه سواره نظام هرات

(1) Captain Champagne.

(۳) ایضاً صفحه ۲۲۶

(۲) استویک صفحه ۱۳۲

را شکست داده در روز ۲۷ جولای باطراف هرات رسیده عده قشون او شانزده هزار نفر بود و ۳۲ عراده توپ نیز همراه داشت .

این حرکت امیر دوست محمدخان تولید ترس و اضطراب فراوان در شاه ایران نمود و پیشنهاد کرد که یک کمیسیون مرکب از نمایندگان سفارت انگلیس و دولت ایران باردویی امیر دوستمحمدخان روانه شود که اختلافات بین ایشان و برادر زاده او را که حاکم هرات است رفع کنند، این پیشنهاد برای تصویب بدولت انگلیس فرستاده شد و قرار شد من نیز از طرف سفارت انگلیس بخراسان بروم و قضایا را از نزدیک دیده بدولت انگلیس توسط سفارت طهران اطلاع دهم و هرگاه تشکیل این کمیسیون تصویب شود من نماینده دولت انگلیس در این کمیسیون باشم . (۱)

مستر استویک در پنجم ماه اوت ۱۸۶۲ عازم خراسان میشود و مینویسد :  
 «بموجب گزارشاتی که بمشهد رسیده بود معروف بود که دوستمحمدخان را انگلیسها پول و اسلحه داده بهرات فرستاده اند و دوست محمدخان هرات را برای انگلیسها میخواهد تصرف کند، بعلاوه محاصره هرات باعث شده بود که تجارت بین مشهد و هرات قطع شود و همچنین ترا که فرصت پیدا کرده نواحی خراسان را غارت میکردند . (۲) نماینده سیاسی دولت انگلیس در مشهد بسفارت طهران نوشته بود ، از آنجائیکه در اینجا معروف شده است صاحبمنصبان انگلیسی جزء قشون دوستمحمدخان هستند ، توقف من درمشهد خالی ازخطر نیست و خواسته بود برای حفظ جاننش اقدام شود .

در طهران معروف بود که من مأموریت دارم بروم دوست محمد خان را از تصرف هرات باز دارم و او را عودت دهم ، در صورتیکه میدانستم این امید آنها مبدل به یأس خواهد شد ، چونکه تصرف هرات مسلم بود .

هنگام حرکت ، با فرخ خان امین الدوله ملاقات نمودم و او بمن اظهار کرد که شهریار ایران کمال اعتماد را بشما دارد و امیدوار است که در خراسان با

حسام‌السلطنه موافقت خواهد نمود. همچنین احکام لازم را برای مساعدت با من از طرف فرخ‌خان بحکام بین راه نوشته و بمن دادند . (۱)

استویک در اینجا از فرخ‌خان تعریف و تمجید کرده مقام و اهمیت او را در دربار ایران شرح میدهد .

استویک در شاهرود می‌خواهد نماینده سیاسی روس را ملاقات کند ولی او روشن نمی‌دهد و استویک عازم مقصد می‌شود . موقعی بمشهد میرسد که حسام‌السلطنه با اردوی خود بطرف هرات حرکت کرده بود و در محل موسوم به قلندر آباد در سه منزلی هرات اقامت داشت و عده قشون او پیاورده هزار تقریباً می‌شد . (۲)  
در این تاریخ میرزا جعفر خان مشیرالدوله متولی باشی آستانه رضوی بود ، استویک گوید :

« این شخص در فرنگستان تربیت شده . انگلیسی را خوب حرف می‌زند ولی بواسطه پیری قندی فراموش کرده است . او یک مرد وطنخواه خوب است » (۳)  
پس از ورود استویک بمشهد عده‌ای از سرداران افغانستان که در مشهد اقامت داشتند فرار نموده پیش دوست محمد خان رفتند ، حکومت مشهد حکم کرد خانه‌های تمام فراریان را خراب کردند و دیگر شنیده نشد که کسی فرار کرده باشد و دوست محمد خان هم از آنها خوب نگهداری کرد . (۴)  
استویک گوید :

« در این موقع حسام‌السلطنه در قلندر آباد اقامت داشت قشون او بین ۱۵ الی ۲۵ هزار نفر بودند و یک اردوی بسیار منظم و مکمل داشت ، حضور این مرد مقتدر در خراسان آن ایالت بزرگ را ساکت و آرام نموده است و ترا که از ترس حسام‌السلطنه جرأت حرکت خلاف نداشتند ، اگر چه بعضی اوقات دستبردهای مختصر می‌زدند ، مثل اینکه اخیراً تربت را غارت کرده بودند ، ولی بویم رفته تمام نقاط خراسان امن است .

(۱) استویک ، صفحه ۱۲۳ (۲) ایضاً صفحه ۱۹۴ (۳) ایضاً صفحه ۱۹۷

(۴) ایضاً صفحه ۱۹۸

در این موقع قورخانه مشهد خوب بکار افتاده بود و تمام مهمات اردوی حسام-السلطنه را بخوبی آماده میکرد، من شخصاً با آنجا رفتم کنگل دالماج<sup>(۱)</sup> در آنجا مشغول ساختن باروت بود و این باروت بهمان خوبی باروت انگلستان است. با اینکه دقتهای لازمه را مینمودند باز قبل از ورود من به محل باروت سازی مقداری از باروتها آتش گرفت و سه چهار نفر در این حادثه هلاک شدند و عده‌ای هم مجروح گردیدند.

سروزی بعد از این واقعه، قافله بزرگی از سیستان رسید و من وقت پیدا کرده از آن قافله اوضاع سیستان را تحقیق نمودم، دولت ایران باین قسمت بعنوان اینکه از قدیم الایام حق تملک داشته ادعا دارد. خود سیستانیها باین امر راضی هستند، عده‌ای از سکنه سیستان ایرانی و مذهب شیعه دارند و بایران متمایل میباشند قسمتی هم سنی و بلوچ میباشند و اینها با افغانها مایلند، ولی تمام سرداران و بزرگان آنها و طایفه خوار دولت ایران میباشند و پرچم ایران را در بالای قلعه‌های خودشان برافراشته‌اند، در حقیقت هم برای عالم تمدن بسیار مفیدتر است که منطقه سیستان در تحت حکمرانی دولتی مانند دولت ایران باقی باشد تا در دست رؤسای مستقل خودشان که هر یک از آنها راهزنیهای طراز و آدم کشهای بی رحمی هستند باقی بماند. <sup>(۲)</sup>

در ۲۵ ماه سپتامبر من شروع نمودم با دوست محمد خان مکاتبه کنم و شخصاً خیلی مایل بودم خود او را ملاقات نمایم. در موقع جنگ با افغانها که من مأمور حفظ قلعه شکارپور بودم هر روز اسم او را میشنیدم و ما بآن اسم مأنوس شده بودیم.

(۱) Colonel Dalmege این شخص از اتباع دولت انگلیس و شغل او اول طبابت بوده و در جنگ کریمه جزء اطباء نظامی قشون خدمت میکرده است، پس از خاتمه جنگ مأمور ایران شده داخل در خدمت دولت ایران گردید و خود را مرد نظامی معرفی نمود و بخراسان فرستاده شد. در این موقع کارخانه باروت سازی مشهد را عهده‌دار بود.

دکتر زن، جلد اول صفحه ۱۶۶

(۲) استویک، صفحه ۱۹۹

حال هم برای من ممکن بود در مدت شش روز باردوی او برسم و بتوانم بین او و دولت ایران را اصلاح کنم .

این آمدن من برای سلطان احمدخان مثل این بود که يك تخته پاره بدست آدم غریق افتد و این یگانه مایه نجات او بود ، اگر چه او مستحق این احسان از طرف ما نبود چونکه در کشتن سروی پیام مکتوبین<sup>(۱)</sup> با اینکه در عمل شرکتی نداشت ولی يك تعاشاچی محسوب میشد بهر حال ما او را بحکومت هرات شناخته بودیم و خیلی مناسب میبود اگر برای ما امکان داشت جان او را نجات بدهیم ؛ دوست محمدخان خیلی مایل بود راجع باو مراملاقات کند اما مرگ سلطان احمدخان و سقوط هرات مقدر شده بود و در دفتر قضا و قدر قبلا ثبت بوده ، اینست که هیچ پیغامی برای ترحم نسبت باو فرستاده نشد . e (۲)

استویک از مشهد با دوست محمدخان مکاتبه داشت ، مینویسد :

د در ۱۱ اکتبر قاصد من رسید و معلوم شد کاغذ مرا در هرات بدست دوست محمدخان رسانیده و جواب او را برای من آورده است ، عبارتهای اولیه مکتوب همان تعارفات و عبارات شرقی است که دارائی من مال شما و خانه من خانه شما است ، بعد قاصد اوضاع دوست محمد خانرا برای من شرح داد ، میگفت دوست محمد خان ۳۲ هزار نفر قشون و ۲۹ عراده توپ همراه دارد، اهل هرات فقط هشت هزار نفر مرد جنگی داشتند، بعلاوه سلطان احمدخان در محل های خارج شهرش باطری توپ داشت و آنها را هم افتاتهای کابلی تصرف نموده بودند . e (۳)

فرستاده استویک بهرات در مراجعت خود تمام اوضاع و احوال و استعداد طرفین را برای استویک تعریف نمود و او را از استعداد طرفین جنگ مسبوق ساخت . (۴)

(۱) صفحه ۵۵۶ مبین کتاب مراجعه شود

(۲) استویک ، صفحه ۲۵۵

(۳) استویک ، صفحه ۲۱۲ (۴) استویک از باردوی حام السلطنه نامه ، جرمانهای

بقیه پاورقی در صفحه بعد

استویک میگوید :

« چند روز بعد میرزا جعفر خان مشیرالدوله مرا احضار نمود که در باب اوضاع خراسان با من صحبت کند ، در ملاقات با ایشان مدتی در این باب مشغول مذاکره بودیم ، بعد مرادعوت نمود آشپزخانه حضرت رضا را که برای زوار غذا تهیه میکنند تماشا کنم ، مطبخ امام رضا در روزبه هشتصد نفر شام و ناهار میدهد . » (۱)

استویک با اوضاع آن ایام خراسان اشاره نموده گوید :

« حالت عادی خراسان جنگ و آشوب است (۲) غارت ، قتل ، راهزنی ، یانگیری و کشتن پنج نفر ، ده نفر یا بیست نفر بدست دزدان و غارتگران تقریباً در هر هفته از امور عادی است ، محاصره قلاع یا شهرها هر ساله در جریان است ، جنگهای عمده در پنج سال یا ده سال در خراسان اتفاق میافتد ، محاصره هرات ، شرارت و دسایس دوست محمدخان و جسارت و خودسری قراکمه بعد از انهدام قشون حمزه - میرزا حشمةالدوله بعد از سی هزار نفر در مرو ، تمام اینها دست بدست هم داده ایالت خراسان را تکان داده است ، دسته های سواره غارتگران ترا کمه دائماً در حرکتند حتی بعضی ها تا نزدیکی شهر مشهد هم می آیند . الواط شهری نیز هر روزه در کوچها در شرارت هستند ، رویم رفته صحنه ایالت خراسان خونریزی ، دسیسه کاری و قصاصهای بیرحمانه را نشان میدهد . » (۳)

بقیه پاورقی صفحه پیش

بدوست محمدخان توسط میرزا عبدالغفار نامی میفرستد ، در آن نامه مینویسد :

« دولت قویه بریطانیه دولت ایران را ازیاری سردارسلطان احمدخان ممانت کرده است باید که در تسخیر هرات ثبات ورزیده از حضرت شاه قاجار آسوده خاطر باشد . »  
این نامه در تاریخ سراج التواریخ که در سال ۱۳۳۱ هجری قمری در کابل طبع رسیده است در جلد دوم صفحه ۲۴۶ مندرج است .

(۱) استویک صفحه ۲۱۳ (۲) فرد گروزن نیز در جلد اول کتاب خود که در

باب ایران نوشته عین این عبارت را در باب ایالت خراسان تکرار میکند ولی کشیدن تریاک که در سال ۱۸۵۱ توسط مرشد های حندی در آن ایالت شایع گردید روح ساحشوری را در میان سکنه آن ایالت بکلی معدوم نمود .

(۳) استویک ، صفحه ۲۱۷

استویک در اینجا وقایع و اتفاقات اخیر را شرح میدهد و به جنگها و حمله‌های دوست محمد خان بقلاع هرات تا حدی اشاره میکند و گوید :

در ۱۶ ماه اکتبر مشیرالدوله متولیباشی ، یکی از نوکرهای محرم خود را نزد من فرستاده پیغام داد اگر مایل باشم او حاضر است مرا بتماشای حرم حضرت رضا ببرد ، من نیز چون مایل بودم این بای تاریخی را تماشا کنم دعوت او را قبول کردم در صورتیکه اطلاع داشتم خارجی‌ها نمی‌توانند بداخله حرم حضرت رضا قدم بگذارند ، در هر حال مرا مشیرالدوله بداخله حرم برد و خوب همه‌جا را تماشا کردم ولی مردم همه تعجب مینمودند که چگونه مشیرالدوله چنین حرکتی نموده است. از قضا آن شب شب جمعه هم بود و اجتماع مردم در حرم فوق‌العاده زیاد بود .

استویک مفصلاً از حرم حضرت رضا صحبت میکند ، معلوم میشود در آن شب همه‌جا را خوب تماشا نموده است ، بعد او را وحشت گرفته که مبادا مردم با وضعه بزنند فوری از مشیرالدوله اجازه گرفته به‌جمله بمنزل خود مراجعت نموده است . (۱)

روزی دیگر خبر رفتن استویک بحرم حضرت رضا در شهر منتشر میشود ، مردم عدم رضایت نشان میدهند- بخود استویک توسط کلنل دالماج اطلاع میدهند که غمناک دارد بزرگ گمی شود ، استویک ناچار ، باتفاق دالماج و یکعده سوار از شهر خارج شده باردوی حسام‌السلطنه میرود . (۲)

استویک می‌نویسد :

در قریه فریمان که تا قلندر آباد دو فرسنگ فاصله دارد سوار عائی که شاهزاده حسام‌السلطنه برای استقبال من فرستاده بود رسیدند ، آنها عبارت بودند از پانصد سوار شاهسون تحت فرماندهی صفرعلی خان سرتیپ که بواسطه رشادت اخیر خود بدرجه میرپنجبی رسیده بود و یکعده صاحب منصبان دیگر ، هر گاه من وزیر مختار هم بودم مجلل‌تر از این پذیرائی نمیشدم ، بهر حال با این جلال و شکوه باردوی شاهزاده حسام‌السلطنه وارد شدم و در چادر نوروز میرزا پسر رضاقلی میرزای معروف که در



لندن از او پذیرائی شده و بحضور ویلیام چهارم تشریف حاصل نموده بود<sup>(۱)</sup> و ورود نمود، پس از تعارفات هم‌بکنه میخواستیم بچادر مخصوص خود بروم کنگل دالماج رسیده پیغام حسام‌السلطنه را بمن داده گفت شاهزاده میگوید درموقع خوبی وارد شدید، الساعة کاغذی از شاه رسیده و در آن اشاره میکند که دولت انگلیس قبول کرده است که دوست محمد خان را بر گرداند و مانع از تصرف هرات او بشود و در ضمن خواسته بود دو ساعت دیگر بدیدن شاهزاده بروم.

بر حسب وقتیکه شاهزاده حسام‌السلطنه معین نموده بود بدیدن ایشان رفتم، شاهزاده در یک چادر بسیار عالی منزل داشت، رئیس تشریفات پس از سه بار تعظیم مرا معرفی نمود، یک صندلی تقریباً در فاصله یک متری از صندلی شاهزاده برای من گذاشته بودند، جز من دیگر کسی حق جلوس در آن چادر نداشت و همه سر پایستاده بودند، وضع شاهزاده خیلی موقر بنظر میآمد. شاهزاده کاغذی از شارژ دافرا ایران در استانبول فرات نمود حاکی از این که تلگرافی از میرزا حسن خان وزیر مختار ایران دریافت نموده است که لرد راسل وزیر امور خارجه انگلستان قول داده است عدالت را در این مورد کامل رعایت خواهد نمود و دستور کافی برای مستر الین وزیر مختار انگلیس در ایران فرستاده است که دوست محمد خان را از هرات بر گرداند.

استویک گوید:

و البته من نمی‌توانستم این کاغذ را تکذیب کنم ولی یقین داشتم که اشتباه بزرگی در یک جای این کاغذ میباشد روی داده باشد، بعد شاهزاده داخل در مذاکرات دیگر شد و در خاتمه از من پرسید آیا میل دارید باتفاق بشکار برویم؟ و کالسکه قشنگ انگلیسی خود را در اختیار من گذاشت که بهر جا بخواهم بروم.

(۱) رضاقلی میرزا یکی از سه پسران حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس بود که پس از مرگ فتحعلی شاه یانگی شد و این سه نفر توسط عدال انگلیس مانند برده شدند که در مقابل محمد شاه آنها را مدعی تاج و تخت ایران فلم بدهند و شرح احوال آنها در جلد اول گذشت.

از آن استفاده کنم . » (۱)

در اردوی حسام السلطنه استویک خیلی محترم بود و شاهزاده همه نوع اسباب راحتی برای او فراهم کرده بود - صاحبمنصبان اردو و سران سپاه همه بدیدن او می رفتند ، خود او گوید :

« عدد زیادی بدیدن من می آمدند ، از آنجمله حسنعلی خان وزیر هرات بود ، این شخص را سلطان احمدخان برای انجام امر مهمی نزد حسام السلطنه فرستاده است و اگر مقصود سلطان احمد خان انجام نشود اقلان خود حسنعلی خان از ضربت شمشیر دوست محمدخان در امان خواهد بود . وقتیکه بدیدن من آمد پسر ۱۵ ساله او نیز همراهش بود و خود را کابلی می نامید ، من سعی مینمودم باو حالی کنم که داخل مذاکره نشود ولی مفید نیفتاد و با دوست محمدخان خیلی بد بود ، علیه او خیلی حرفها زد و علاوه نمود که دوست محمدخان به انگلیسها هم خیانت خواهد نمود و از این مساعدت انگلیسها هم ممنون نخواهد شد . » (۲)

در ۲۲ ماه اکتبر يك ملاقات طولانی با شاهزاده حسام السلطنه داشتم و متجاوز از دو ساعت این ملاقات طول کشید ، در ضمن صحبت ، شاهزاده بمن گفت تمام مالیات هرات يك صد هزار تومان هراتی است و این مبلغ مساوی هشتاد هزار تومان رایج میباشد که تقریباً معادل است با سی و هشت هزار لیره ، با این مبلغ باید امنیت هرات را تأمین نمود و کمتر از پنج رژیمان و چهار هزار سواره نمیتوان قرار داد ، بعد باید مخارج اعضاء کشوری را از این مبلغ پرداخت ، در اینصورت ملاحظه میشود که مالیات هرات هیچ کفاف مخارج خود را نمیدهد ، در زمان یار محمدخان یکصد و هشتاد هزار تومان از سیستان و همین میزان از غوروات داده میشد . بعد مطالب متفرقه پیش آمد و صحبت های زیاد شد . » (۳)

استویک در اینجا تعداد قشون حسام السلطنه و آنچه رژیمان و از کجاها است شرح میدهد و عدد آنها را هجده هزار نفر صورت میدهد و از نظم و ترتیب و چادرها و اسلحه آنها تعریف میکند . (۴)

(۱) استویک ، صفحه ۲۴۰ (۲) کتاب فوق صفحه ۲۴۲ (۳) ایضا صفحه ۲۴۵

(۴) ایضا ، صفحه ۲۴۸

بعد حاصلخیزی خاک خراسان را شرح میدهد و در همه جا با آبادهای گذشته آن اشاره میکند و افسوس میخورد که چرا باید ایالت باین مهمی دچار غارت و چپاول و قتل و کشتار بشود .  
استویک گوید :

« در ملاقات سوم با شاهزاده حسام السلطنه ، شاهزاده داخل در این موضوع شده گفت ، خرابی ایالت خراسان بواسطه غارت قبایل وحشی اطراف خراسان و بیشتر آن از تراکمه است . برای شاهد وضعیت همین محل را که اردوی من است در نظر بگیرید ، از این محل تا اوبه‌های تراکمه مستقیماً دوست میل راه میباشد ، در این میان دهات زیاد و شهرهای بسیار واقع شده که همه دارای قلاع محکم و مساجد عالی و حمام‌ها و خانه‌ها است ولی سکنه آنها بکلی آنجا را ترک کرده بطرف جنوب رفته‌اند ، اینک همه آبادهای بحال خرابی و ویرانی است . در این جلگه که از ۱۵ الی ۳۰ میل عرض آن است فقط سه راه از مشهد بهرات موجود است ، کنارترین این راهها از دامنه رشته تپه‌های شمالی می‌گذرد که یک شاهراه بسیار خوب و دارای کاروانسرای محکم است که در فاصله‌های معین ساخته شده و نزدیک هر یک از این کاروانسراها دهات زیاد موجود است ولی بملاحظه غارت و چپاول تراکمه سالها است که این راه متروک شده ، راه دیگر از وسط جلگه میگذرد ، این نیز بدلایلی که ذکر شد ترک شده است و فقط امروزه رفت و آمدها از پای تپه‌های جنوبی است . شاهزاده دنباله صحبت را گرفته بدلائیل دولت ایران و جدیتی که دولت مزبور در ایجاد امنیت و آرامش ایالت خراسان نشان میدهد اشاره نمود و دنباله صحبت را بموضوع هرات کشانیده و گفت ؛ مملکت ایران با اراضی ترکمن نشین هم سرحد است و این سرحد بقدری دور و دراز است که نمیشود در تمام گذرگاههای آن مستحفظ گذاشت و مواظب بود . از طرف دیگر حرص تراکمه برای غارت بقدری زیاد است که حدی برای آن نمیشود قائل شد ، بعلاوه در بخارا و خیوه اسراء ایرانی بقدری طالب دارند که تراکمه نمیتوانند از دیدن ایرانی‌ها خودداری کنند و برای اینکه از شرارت و قتل و غارت تراکمه جلوگیری شود چاره‌ای جز این نیست که قلعه

محکم آنها از طرف دولت ایران گرفته شود ، این قلعه محکم هم قلعه مرو است که برود خانه‌ای که خاک ترا کمه از آن مشروب میشود تسلط دارد و به بخارا نیز نزدیک است ، همینکه مرو در دست ایران باشد امیر بخارا نیز حساب کار خود را خواهد کرد و دیگر طلب خرید اسراء ایران نخواهد شد و به همین دلایل است که دولت ایران باید مرو را در تصرف خود داشته باشد . جلگه مرو خانه ارثی ایل قاجار است و شهریار ایران آنرا ملك اجدادی خود میداند و بنابراین برای نگاهداری مرو ناچاریم که هرات را در دست خود داشته باشیم و با اینکه هرات باید بدست کسی سپرده شود که در تحت او امر شهریار ایران باشد ، چونکه راه مستقیم بمرو از يك بیابان بی آب و علف است و غیر قابل عبور میباشد به علاوه گذر گاههای چندی در تپه‌های نزدیک هرات است که ترا کمه از زمانهای قدیم از آنها عبور نموده برای غارت و چپاول بخاک خراسان می‌آیند و طبس ، قائن ، تربت و شهرهای جنوبی خراسان را غارت میکنند .

هنگامیکه هرات در دست ایران یا سپرده بیک امیر وفادار نسبت بایران باشد ساخلوئیهای قلاع غوریان و قهستان که در نزدیکی گذر گاههای ترا کمه است هنگام عبور این دسته‌های غارتگر ترا کمه مطلع شده به پست‌های سرحدی ایران اطلاع میدهند ، آنها هم بسا کسین قریه و دهات خبر میدهند آنها نیز فوراً بقلاع خود پناهنده شده دفاع میکنند تا خطر ترا کمه رفع شود . ملاحظه میکنید ؟ . برای همین مسائل است که دولت ایران کراراً برای حفظ هرات لشکر کشی نموده است و می‌خواهد با هرات روابط معنوی و بیگانگی داشته باشد و این روابط معنوی با هرات برای حفظ امنیت خراسان لازم میباشد .

بد بخانه دولت انگلیس جدیدیت مخصوص نشان میدهد که باین - یاست و رویه و نظر ایران ، بد لغت کند و تجاهر میکند و تصور مینماید که دولت ایران برای توسعه ارضی خود این اقدامات را میکند که هرات نیز در جزء مملکت ایران بشمار رود در صورتیکه ما خاک زیاد داریم که آباد نگه داشتن آنها بسیار مشکل میباشد و جمعیت ما این اندازه غایت کمه نخواهیم لشکر زیاد تهیه نموده خیال تجاوز

بممالک دیگر را داشته باشیم، ما فقط میکوشیم که ایالت خراسان را از غارتگران ایمن نگاهداریم.

در حقیقت شخص من بامقام فعلی که دارم و برای امنیت این ایالت که در واقع حکم يك گوهر گرانبها را در تاج شاهنشاهی ایران دارد باینجا آمده‌ام با چشم خود مشاهده میکنم که چگونه دسته‌های غارتگر ترا کمه پیرحم این ایالت زرخیز را خراب و ویران نموده سکنه تندرست و جوان آنرا باسارت برده در بازارهای خیوه و بخارا بفروش میرسانند و من از رفتار و سیاست دولت انگلیس در حیرتم.

انگلستان نذاهراً خودش مدعی است که دوست وفادار ایران میباشد و با این حال جداً با اقداماتی که دولت ایران برای حفظ سرحدات خود بعمل میآورد مخالفت میکند، در صورتیکه این اقدامات برای امنیت عمومی خراسان لازم است، دولت انگلیس خود را در عالم تمدن امروزی دشمن خطرناک برده فروشی معرفی میکند و در این راه ادعا میکند خود را دچار ضررهای هنگفت نموده است تا اسرای آفریقا را آزاد کند، در صورتیکه با آنها هیچ رابطه نژادی و خصوصی ندارد، و بعقیده خرد، این مجاهدت را برای خاطر عالم انسانیت میکند، اما از طرف دیگر این معما برای دولت ایران لاینحل است، چونکه با تمام این احوال تا امروز دیده یا شنیده نشده است که دولت انگلستان يك انگشت خود را بلند کرده برای نجات صدها هزار ایرانی که توسط ترا کمه باسارت رفته و در بازارهای ترکستان بفروش میرسند اشاره کند نه اینکه اینکار را نمیکند برعکس در مقابل هر اقدام مشروع دولت ایران برای حفظ اتباع خود و جلوگیری از این قتل و غارت موانع و مشکلات زیاد ایجاد نموده بزور و فشار میخواهد هر ات را از تصرف دولت ایران بیرون کند و حتی مانع میشود از اینکه بین ایران و افغانستان دوستی و اتحاد برقرار شود. همین يك موضوع بخصوص کافی است که امنیت خراسان را متزلزل کند.

استوبك گوید :

من در اینجا باید اعتراف کنم که در این گفتار شاهزاده حاتم السلطنه حقیقت زیادی وجود داشت و تأثرات من هر آنی که اوضاع خراسان را بخاطر میآوردم زیاده

میگشت، من با چشم خود خرابیها و ویرانیها را که بادست ترا کهه پایالت خراسان وارد آمده است مشاهده مینمودم. هیچ یك از نواحی خراسان از قتل و غارت ترا کهه ایمن نیست و من خود این حقیقت را کاملاً میدانم،<sup>(۱)</sup> پس از آن گوید :

«بعد از چندین ملاقات رسمی، شاهزادهٔ حسام السلطنه اعتماد فوق العادهٔ من پیدا نمود، اغلب من با او بودم و دیگر رسمیت ازین ما برداشته شده بود و باهم خیلی رایگان بودیم، مگر باهم شکر رفته و باهم غذا میخوردیم، شاهزاده فهمیده بود که من مانند سایرین دسیسه کار نیستم و با کهال صمیمیت مثل خود او خواهان سعادت ایران می باشم و عملاً نیز این صمیمیت من برایشان مسلم شده بود. مخصوصاً پس از حادثه‌ای که حال شرح آنرا میدهم .

یك شب شخصی یك مہارت غیر قابل وصف خود را به پشت چادر من رسانید و اظهار نمود از دوست محمدخان امیر کابل حامل یك پیغام خیلی محرمانه هستم و میخواست این پیغام را بمن برساند. از او سؤال کردم آیا کاغذی از دوست محمدخان همراه دارد؟ جواب داد خیر کاغذ ندارم. فوری در جواب او گفتم که من هیچ نمیتوانم با او مراده داشته باشم، اگر کاغذ دارد ممکن است قبول کنم یا اگر کاغذی نیست من موضوع محرمانه‌ای بادوست محمد خان ندارم، چونکه من مایل نبودم مطلبی از حسام السلطنه پنهان داشته باشم. من تصور میکنم شاید خود این موضوع از اول تا آخر مصنوعی باشد! بهر حال وقتیکه این قضیه را با اطلاع شاهزاده رسانیدم هیچ تعجب نکرد و مثل این بود که از موضوع اطلاع دارد .

در ۹ ماه نوامبر نیز قاصدی از دوست محمدخان رسید، من تعجب نمودم که چگونه این شخص توانسته بود خود را بمن برساند، این آدم از اهل غوریان بود در لباس خیلی هندرس و وقتیکه کاغذ را بمن داد خیلی در وحشت بود و میگفت اگر مرا بشناسند فوراً تلف خواهند نمود .

تاریخ کاغذ ۱۱ جمادی الاول مطابق ۵ نوامبر ۱۸۶۲ میلادی بود، در کاغذ

مطلبی نبود جز اینکه دوست محمدخان شنیده بود من کسالت دارم و احوال پرسی کرده بود و کاغذ دیگری این شخص همراه داشت، ولی من نفهمیدم برای چه کسی بود. روز دیگر کاغذ را بحسام السلطنه نشان دادم.

من تعجب میکنم این مرد چگونه توانسته بود از میان قراولان قشون حسام السلطنه بگذرد و از جان خود ایمن باشد، من از این شخص تنها اطلاعی که پیدا کردم این بود که يك عده شش هزار نفری عبارت از تراکمه جمشیدی، تیموری و غیره اردوی دوست محمدخان را غایت نموده اند و دو هزار رأس شتر و جمعی اسیر و مقداری اثاثیه او را بغارت برده اند و همین خیر را خود شاهزاده حسام السلطنه چند روز قبل بمن اظهار نموده بود. (۱)

در ۱۸ ماه نوامبر چاپار از طهران رسیده کاغذی از لرد راسل برای من آورده بود که در آن نوشته شده بود فوری بطهران بروم. و در سفارت طهران سمت شارژداری داشته باشم، چون که مستر الیسن بلندن احضار شده است، همینکه کاغذ را خواندم خدمت شاهزاده حسام السلطنه رفتم و موضوع را بایشان اطلاع دادم، قدری پریشان خاطر گردید، چونکه تا حال امیدوار بود دولت پادشاهی انگلستان در قضیه هرات دخالت خواهد کرد و یقین داشت که کاغذ شارژداری ایران مقیم استانبول که نتیجه مذاکرات میرزا حسین خان وزیر مختار ایران در لندن و ایالرد راسل نوشته بود عملی خواهد شد، اینک بکلی مأیوس بود، شاهزاده قدری از مشکلات و پیش آمدها صحبت نموده بعد، از رفتن من اظهار تأسف نمود و از دوستی که بین ما دو نفر ایجاد شده بود اظهار خوشوقتی کرد، من نیز اظهار کردم اگر آمدن من بخراسان نتیجه دیگر حاصل نمود اقلایك مناسبات بسیار صمیمانه بین ما ایجاد شد، در خاتمه شاهزاده حسام السلطنه کتیل دالماج را اجازه داد برای محافظت من تا طهران همراه من باشد، وقتی که بچادر خود مراجعت نمودم دیدم شاهزاده يك اسب تر کمانی بسیار خوب برای من فرستاده. (۲)

استویک در بیستم ماه نوامبر ۱۸۶۲ از اردوی حسام السلطنه حرکت نموده در

نهم دسامبر ۱۸۶۲ باشکوه و جلال تمام وارد طهران میشود و از جانب دولت ایران و سفراء خارجی استقبال شایانی از ایشان بعمل میآید .

حال استویک نماینده رسمی دولت انگلستان در پایتخت شهریار ایران بشمار میرفت و مأموری بالاتر از خود او در سفارت دیگر وجود نداشت ، چونکه مہارت و سیاست عاقلانہ ای در قضایای ایران از خود نشان داده بود .

استویک در ۱۳ ماه دسامبر بحضور شاه ایران تشریف حاصل میکند و جریان مذاکرات خود را با شاه شرح میدهد و علاوه میکند و تئیکه بحضور شاه رسیدم استدلی برای من گذاشته شده بود ، شاه اشاره نمود نشستم و یک نطق مختصر بزبان فارسی بعرض رساندم ، شاه جواب مختصری داد ، بعد از اوضاع خراسان پرسید ، من شرح دادم و معلوم بود که از بیانات من خوشحال شده است ، بعد از یک ربع ساعت اجازة مرخصی خواسته بیرون آمدم و از این برخوردار با شاه ، خود من نیز خوشوقت بودم . (۲)

وقتی که از ارك بیرون آمدم دیدم یکی از اسبهای سلطنتی را با زین و یراق جواهر نشان دمدرج برای من حاضر کرده اند ، آنرا سوار شده از آنجا بدیدن وزیر امور خارجه و امین الدوله رفتم ، هر دوی این هانهايت درجه نسبت بمن مہربان بودند ، روز دیگر وزیر امور خارجه بدیدن من آمد ، در ضمن صحبت اظهار نمود که يك فوج تازه داوطلب برای طهران تشکیل میدهند ، من موقع پیدا کرده موضوع کشیدن سیم تلگراف رایش کشیدم و نظریات خود را در این باب شرح دادم و خیلی باین مسئله اهمیت دادم و گفتم بهتر است که کشیدن آن بدست صاحب منصبان انگلیسی صورت بگیرد ، میرزا سعیدخان با نظر من موافقت نمود و با يك طرز مؤدیانه که ذاتی هر ایرانی است اظهار نمود این مسئله را بعرض شاه خواهد رسانید ، من می دانستم که معنی این عبارت چیست ، پیدا بود که مثل زمانهای گذشته بطرف خواهد گذشت و اگر قبول کنند میخواهند با دست خود ایرانیها اداره شود ، آنوقت وضع آن بحال سیم تلگراف طهران و تبریز خواهد افتاد که گاهی در کار است و گاهی از کار



میافتند و مخابرات تعطیل میشود .

استویک گوید :

در ۱۵ دسامبر باز موضوع تلگراف را با امین الدوله مذاکره نمودم و صحبت مابین طول کشید. بالاخره امین الدوله نیز با من همراه شد در این بین قرار دادی را که برای این مقصود تهیه نموده بودم بیرون آورده برای ایشان خواندم و خواهش نمودم این شرایط را بفارسی صحیح درآورد که چندان توی ذهن نزنند موضوع دیگری که مطرح شد قضیه میرعلی نقی خان بود، امین الدوله اظهار کرد او شخصاً میرعلی نقی خان را دوست دارد ولی نمیتواند قول بدهد که ادعای او مورد قبول واقع شود و بمن دستور داد این موضوع را بزبان نیاردم تا او شام برای قبول آن حاضر کند. (۱)

روز هفدهم دسامبر برای ملاقات خصوصی پادشاه ایران بدربار رفتم ، وزیر امور خارجه و یحیی خان از من پذیرائی کردند، بعد بحضور شاه رفتم، شاه روی نیمکت نشستند بود ، اشاره کرد صندلی مرا در نزدیکی شاه قرار بدهند، من نشستم و میرزا سعیدخان نیز حضور داشت ولی او ایستاده بود . شاه صحبتی نکرد ولی من شروع بحرف کرده گفتم ؛ آن روز که شرفیاب شدم ملاقات زدهی بود و برای معرفی شرفیاب شده بودم و در باب خراسان سئوال فرمودید جواب مختصری عرض شد، بعد استعفا نمودم اجازه فرمائید خصوصی تشریح حاصل نموده عرایض خود را تکمیل کنم بعد موضوع خراسان را پیش کشیدم و نظریات شاهزاده حسام السلطنه را در باب مرو و هرات شرح دادم ، بعد سعی کردم پشاه حالی کنم که هر گاه دولت شاهنشاهی ایران نظر موافق با دوست محمد خان داشته باشند همان نتیجه را بدست خواهند آورد که خیال میکنند از تصرف مرو و هرات حاصل خواهند نمود، در این مدت شاه کاملاً گوش میداد و اهمیت که مطالب من با آخر رسیدگاه رو کرد به میرزا سعیدخان و گفت استویک احتیاجات ما را بهتر از ما تشخیص میدهد، این مسئله را باید خودش بدولت خود بنویسد. پادشاه از سیستان صحبت نمود و بطور ساده گفت سیستان متعلق

به افغانستان نیست و تصرف سیستان از طرف افغانستان اسباب خطر برای ایالات شرقی ایران فراهم خواهد نمود .

استویک در جای دیگر گوید :

من در اینجا موقع بدست آورده باز موضوع کشیدن سیم تلگراف را پیش نهاد نمودم و از منافع آن زیاد تعریف کردم و فوائد مخایرات با آنرا در مواقع اشکالات سیاسی گوشزد و علاوه نمودم خیلی اسباب تأسف و بدبختی است که اعلیحضرت پادشاه ایران پیشنهاد دولت انگلیس را برای ایجاد سیم تلگراف قبول نفرمودند ، در جواب گفت بهتر است این موضوع را با وزیر امور خارجه صحبت کنید، من فوراً بعرض شاه رساندم که با ایشان صحبت شده است و آن قرارداد را بیرون آورده ارائه دادم و گفتم با وزیر امور خارجه در این باب موافقت حاصل شده است و آنرا تا آخر خواندم معلوم بود که در شاه اثر کرده است و اظہار نمود بسیار خوب؛ بده خود من به هیئت وزراء خواهم داد، من فوراً گفتم امیدوارم اعلیحضرت مرا عفو خواهند فرمود از این مثال که مینم، آن مثل معروف این است که میگویند هزار مرد هزار فکر دارند، هر گاه این پیشنهاد به هیئت وزراء برود ممکن است موافق و مخالف پیدا کند و این خود باعث تأخیر خواهد شد و مدتها است این موضوع در جریان است و در اطراف آن هم خیلی صحبت شده تا باینجا رسیده است. فعلاً فقط محتاج بیک تصمیم است و هیچ کس هم نمیتواند این تصمیم را بگیرد جز شخص اعلیحضرت شاه، در این موقع شاه خندید و گفت خوب خوب، خود من تمام خواهم کرد، عصر همان روز بصره شام رسید و برای من فرستاده شد و موضوعی که مدتها در مذاکره بود و تمام نمی شد در یک روز خاتمه پیدا کرد . (۱)

در سوم ژانویه ۱۸۶۳ یک ملاقات خصوصی دیگر با شاه داشتم ، مقصود من از این ملاقات آن بود که قضیه میر علیتقی خان را هم تمام کنم، این میر علیتقی خان سالها بود که در تحت حمایت دولت انگلیس بوده و خدمات برجسته ای برای دولت انگلستان انجام داده بود و این خدمات مورد تحسین و رضایت فوق العاده لرد پالمراستون

صدراعظم و وزیر امور خارجه دولت پادشاهی انگلستان واقع شده بود بطوریکه علاوه بر تقدیرانی که حلقه انگشتر الماس نیز برای او فرستاده بودند، در موقع جنگ دولت انگلیس با ایران خانه این شخص را غارت کرده بودند، البته این غارت بدون اطلاع میرزا آقاخان نوری صدراعظم وقت نبوده، بعد از جنگ که قرار بود دعاوی طرفین را يك کمیسیون مختلط رسیدگی کند این موضوع نیز جزء دعاوی دولت انگلستان بود که جبران آنرا از دولت ایران مطالبه میکرد، نماینده دولت ایران در کمیسیون فوق الذکر، حاضر نشد داخل این موضوع شود و از آن سال تا حال این مسئله در جریان بوده تا زمان شازده فری اینجانب و در این مدت بقدری در این باب مکاتبه رد و بدل شده بود که دوسیه این عمل بقدر يك کتاب ضخیم مینمود، زمانیکه مستر الیسن وزیر مختار انگلیس در طهران بود مرا واداشت که در این باب يك گزارش تهیه کنم و چون شرافت دولت انگلیس در میان بود نمیشد از آن صرف نظر کرد، اینک انجام آن محول بمن شده بود، من نیز می دانستم بدون موافقت و امرا کید شخص شاه ممکن نیست اینکار خاتمه پیدا کند ولی باطن امر این بود که این شخص ایرانی و تبعه دولت ایران است و به علاوه مستخدم دولت ایران بوده بعد تحت الحمايه دولت انگلیس قرار گرفته، حال کدام يك از دول روی زمین حاضر میشود خسارت وارده بیک نفر از اتباع خود را توسط يك دولت خارجی جبران کند؟ . . . من گاهی این فکر را میکردم، بهر حال من خود را مجاز نمیدانم بآنچه که بین من و شاه در این مورد گذشت اشاره کنم، فقط میتوانم بگویم که در این ملاقات موفق شدم که این موضوع بس مشکل را بنفع میر علیتقی خان خاتمه دهم و علاوه بر این موفق شدم مراحم شاه را مجدداً نسبت بشخص فوقی الذکر تحصیل کنم، کاغذیکه میر علیتقی خان در این باب نوشته و از من و دولت انگلیس تشکر نموده است برای اطلاع خوانندگان در اینجا مینویسم. (۱)

(۱) مذکور میر علیتقی خان به سفر استویک که در جلد دوم کتاب استویک صفحه

استویک علاوه میکند :

و بعد از حل موضوع سیم تلگراف و جبران خسارت وارده به میرعلینقی خان مسئله مهمی که اوقات فرا مشغول میداشت موضوع اختلاف سرحدی شدیدی بود که بین دولتین ایران و عثمانی پیش آمده بود البته این اختلافات از مدت زمانی است بین دولتین موجود میباشد و چندین سال قبل نمایندگان دولتین روس و انگلیس با نمایندگان دولتین ایران و عثمانی در يك کمیسیون مدتها مشغول حل آن بودند، پس از آن مشغول شدند يك نقشه جامع که سرحدات طرفین را معلوم کند تهیه نمایند .

اشکال حل موضوع در اینجا است که قبایل سرحدی دولتین ، خاک عثمانی را در زمستان و خاک ایران را در تابستان برای اقامتگاه خودشان انتخاب میکنند و در این دو فصل بزرگانی که مرتع داشته باشد مال و حشم خودشانرا همراه میبرند

بقیه باورقی از صفحه قبل

دیدم از عنوان . . . در اینموقع برخود واجب میدانم احساسات قلبی خود را برای ادای تشکر و سپاسگزاری در مقابل اینهمه مهربانی ، توجه و حمایت دولت فخریه انگلیس و همچنین از شخصی جنابمالی برای تحمل این همه زحمت و نشان دادن علاقه محبت و دوستی در تصفیه کار این بنده تقدیم داشته و ضمناً عرضه میدارم که هیچیک از وزراء مختار دولت فخریه انگلیس یا اندازه جنابمالی در گذراندن این عمل متحمل زحمت نشده اند ، در این چند ساله اخیر بواسطه معوق ماندن این مسئله ، فدوی نهایت درجه در زحمت ورنج بودم ، حال خدا را شکر میکنم که بمرحمت و توجه دولت پادشاهی انگلستان و بوسیله مراحم و الطاف شخص حضرتعالی ، کار من بلوردلخواه و رضایتبخشی خاتمه پیدا نمود و نتیجه اقدامات جنابمالی که اسباب ازدیاد اعتبارات دولت انگلیس در اقطار است دیروز آشکار شد و بنده با افتخار دریافت خلعت فاخر از طرف اعلیحضرت شهرپاری مفتخر شدم و ذات مقدس ملوکانه نیز مراحم شاهانه را در حق فدوی تکمیل فرموده اجازه صادر شد بحضور بامرالنور هماهنگی تشرف حاصل کرده مورد مرحمت ملوکانه واقع شوم . اینک امیدوارم که مراحم شاهنشاهی در حق فدوی روز بروز زیاده گردد .

این مختصر را برای این بحضور محترم عالی مروض داشتم که مسیوق باشید فدوی تا چه درجه مرحوم مساعدت و حمایت و توجه دولت پادشاهی انگلستان میباشم و علائق دوستی و محبتهای جنابمالی را تا چه میزان قدرشناس میکنم . امضاء میرعلینقی

و در خاک عربك از این دو دولت ، باشد خودشانرا به تبهیت دولت دیگر معرفی میکنند و از اینجا است که اختلاف دولین ناشی میشود ، بنظر من حل این مسئله باین شکل صورت خواهد گرفت که یکده مستحفظین امین سرحدی ، از طرفین مأمور و مواظب این موضوع باشند . (۱)

موضوع دیگری که توجه مرا جلب نموده موضوع تجارت ایران بود ، مخصوصاً تجارت خراسان و در اینباب من گزارش جامعی در ۲۶۲ صفحه تهیه نموده بوزارت امور خارجه فرستادم که در سال ۱۸۶۳ و زیر امور خارجه پارلمان انگلیس تسلیم نمود و من در آن گزارش از پنبه ایران بسیار تعریف کردم و اشاره نمودم که بخوبی پنبه امریکا است . (۲)

در دوم فوریه ۱۸۶۳ من انتظار داشتم که معاهده ایجاد سیم تلگراف امضاء شده بطهران برسد ، چونکه دولت ایران آنرا امضاء نموده بود ولی در عرض آن معاهده ، خبر احضار من از طهران رسید . (۳)

در چهارم ماه فوریه بملاقات وزیر امور خارجه ایران رفتم حکم احضار خود را اطلاع دادم و خواهش نمودم از شاه اجازه بخواهم برای خدا حافظی بجنور همایونی تشریف حاصل کنم ، بعد بدیدن امین الدوله رفتم ، نهایت مهربانی را در باره من مینمود و اظهار تعجب کرد در چنین موقع که هرات در محاصره است و شاه ایران اعتماد فوق العاده بشخص شما دارد احضار شما بی موقع است و اسباب حیرت ما شده که در این موقع سفارت انگلیس را در طهران بدون وزیر مختار میگذارند و امین الدوله علاوه نمود که دولت ایران در این باب توضیحات خواهد خواست . (۴)

در روز ششم بحضور شهریار ایران تشریف حاصل نمودم که مستر طامس را بجای خود معرفی کنم و دکتر دیکسن (۵) نیز همراه من بود ، لباس شاه خیلی برادند و خود شاه هم خوب و با نشاط بنظر میآمد ، صحبت های شاه خیلی

(۱) استوبك ، صنفه ۳۱۶ (۲) كتاب فوق صنفه ۳۱۷ (۳) ابناً صنفه ۳۱۸

(۵) Dr. Dickson.

(۴) ابناً صنفه ۳۲۰

اده و آرام و از روی میل بود ، بشاه عرض شد که مرا احضار نموده اند . شاه  
 ر جواب گفت از این خبر من خیلی تعجب نمودم ، چرا يك شارژ دافر که اینهمه  
 طرف اعتماد من است عفتاناً او را احضار میکنند ؟ . . . بعد شاه تعریف زیادی از  
 حسن رفتار من نمود و میرزا سعیدخان نیز در این تعریف همراهی کرد .

بعد ، از جانشین من پرسید ، گفته شد در غیاب من مسترطامن امور سفارت  
 را عهده دار خواهد شد ، (۱) پرسید فقط او ؟ . . . عرض شد د کتر دیکنسن نیز

(۱) اورسول E. Orselle در کتاب مسافرت خود با ایران موسوم به قفقاز و  
 ایران که در سال ۱۸۸۵ در پاریس بطبع رسیده از این مسترطامن چنین حکایت میکند:  
 «این مرد سیاسی ، مسترطامن روزی مشاهده میکند که وزیر مختار عثمانی يك  
 اطاق فوقانی روی عمارت خود بنا میکند . با اینکه بین دو سفارت قریب پانصد قدم فاصله  
 بود مستر طامن این عمل وزیر مختار عثمانی را يك نوع بی احترامی نسبت به اعضاء  
 سفارت انگلیس فرض میکند و نمیتواند این بی احترامی را تحمل کند ، فوری يك کاغذ  
 شکایت آمیز نوشته برای مشیر الدوله میفرستد و در آن می نویسد ؛ این حرکت وزیر مختار  
 عثمانی بسیار ناپسند است ، چونکه از آن اطاق فوقانی میتواند خاتم های سفارت انگلیس  
 را که در باغ قدم میزنند تماشا کنند ، بملاوه آرشيو سفارت انگلیس هم از آنجا پیداست  
 و نوشتجاتی که در روی میرها است میتوانند بخوانند . وقتی که این مراسم به وزیر امور  
 خارجه ایران رسید اول تصور نمود مستر طامن شوخی کرده است . يك جواب سرسری  
 نوشته سفارت فرستاد ، این دقمه جهان بول متغیر شده و يك مجادله قلمی بین سفارت  
 انگلیس و وزارت امور خارجه ایران و سفارت عثمانی شروع شد و بجائی نرسید . سفارت  
 انگلیس اصرار داشت سفارت عثمانی حتماً باید از ساختن آن سرفتنر کند و یا لا اقل  
 پنجره های آنرا محدود نماید ، بالاخره وزیر امور خارجه ایران موضوع را در هیئت  
 وزراء مطرح کرد ، در نتیجه کمیونی تشکیل شد که قضیه را خاتمه دهند ولی اینها بیانه  
 بود و مقصود دیگری داشتند و آن این بود که وزارت امور خارجه انگلیس میخواست  
 بهانه جوئی کرده جلگه رود کارون را منصرف شود و نفوذ سیاسی خود را تا بندر عباس بسط  
 دهد ، در حال در نتیجه بحقیقتات کمیسیون معلوم گردید بین دو سفارتخانه پانصد قدم  
 فاصله است و اگر تر کهها دورترین ترین چشمها را هم داشته باشند خاتم های انگلیس را در  
 باغ سفارت نمیتوانند ببینند و اگر قوی ترین دوربینها را هم داشته باشند کاغذهای آرشيو  
 سفارت انگلیس را نمیتوانند بخوانند بخوانند چونکه اطاق آرشيو سفارت انگلیس بطرف سفارت  
 عثمانی در و پنجره نداشت . (کتاب قفقاز و ایران صفحه ۲۵۸ .)

خواهد ماند ، شاه دومرتبه از اخلاق و رفتار عواقبت آمیز من تهریب نمود و اط  
 امیدواری کرد که ممکن است بزودی مراجعت کنم . بعد موضوع هرات پیش آ  
 و پرسید نظر ما را خوب درك نموده‌اید ؟ . . . من عبارت شاه را تکرار نمودم  
 بدانند موضوع را خوب فرا گرفته‌ام ، شاه از فارسی صحبت کردن من اظهار تهنه  
 نمود ، بعد مجدداً در باب هرات بیاناتی کرد و مقصود خود را خوب حالی نمود  
 بعقیده من دلایل و مقصود شاه صحیح و عادلانه بود و خوب هم ادا کرد . بعد سؤ  
 نمود از چه راهی بانگلستان مراجعت خواهم نمود و پس از ادای جواب مرح  
 فرمودند . (۱)

در روز ۱۳ فوریه خبر دادند یحیی خان ، آجودانباشی شاه بدیدن من آه  
 است ، پس از ورود و تعارف اظهار نمود از طرف اعلیحضرت شهریار ایران حا.  
 يك پیغام هستم ، بعد گهت شاه از رفتن شما خیلی متأسف است و برای یاد کار  
 انقیه دان الماس مرحمت فرموده است . من با تعارفات زیاد آنرا قبول نمود  
 تشکر کردم .

مستراسویك در چهارده فوریه ۱۸۶۳ از طهران حرکت نمود و دیگر مراج  
 نکرد . (۲)

### بیان جلد دوم

